

آیه الله العظمی سید حسین بروجردی



محمد تقی صرفی پور



سپاس بیکران خداوند حکیم و صلوات فراوان بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

بعد از امامان معصوم علیهم السلام، علمای ربانی رهبری و هدایت مردم را بعهده داشتند و دارند. و به فرمایش امام هادی علیه السلام اگر در زمان غیبت کبری علماء نباشند همه مردم مرتد می شوند. یکی از علمای ربانی ایه الله العظمی سید حسین بروجردی هست که در طول سالها مرجعیت خدمات بزرگی به عالم اسلام انجام دادند.

در این کتاب داستانها و خاطراتی از ایشان ذکر میشود بویژه از طرف تعدادی از اصحاب و شاگردان این شخصیت بزرگ عالم تشیع..امید است خوانندگان محترم استفاده لازم را ببرند.

بهار 1402. کرمانشاه

زندگی نامه آیت الله العظمی سید حسین بروجردی

در آخرین روزهای ماه صفر سال ۱۲۹۲ هـ ق، در خانه ای از خاندان طباطبایی، در شهر تاریخی بروجرّد، کودکی چشم به جهان گشود که او را حسین نامیدند. او از همان ایام کودکی، مورد مهر و علاقه سرشار پدرش، سید علی قرار گرفت و در سایه توجهات او تعلیم، تربیت و رشد یافت. پدر بزرگوار ایشان، مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاج سید علی طباطبایی، عالمی جلیل القدر، موصوف به علم و تقوا، مرجع حوائج مردم، ساعی در اعلاّی کلمه دین و عارف به نسب بیت شریف خویش بود. مادرش سیده آغاییگم، دخت ارجمند مرحوم سید محمدعلی طباطبائی (رحمه الله) است. که بانویی متدینه، زاهده، عابده، متحفظ بر انجام مستحبات و ترک مکروهات و عالمه و پاکدامن بود. نسب ایشان، با سی و دو واسطه به حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) می رسد. گذشته از شخصیت علمی و دینی و موقعیت بسیار ممتاز ایشان، از جانب پدران، نیاکان مادری، وارث مرجعیت (و ریاست دینی می باشد. شجره نامه آیت الله العظمی بروجرّدی(ره

هو السید حسین بن السید علی بن السید احمد بن السید علی نقی بن السید محمد جواد بن السید « مرتضی بن السید محمد الطباطبائی بن السید عبدالکریم بن السید مراد بن الشاه اسدالله بن جلال الدین امیر بن الحسن بن مجدالدین بن قوام الدین بن اسمعیل بن عباد بن ابی المکارم بن عباد بن ابی المجد بن عباد بن علی بن حمزه بن طاهر بن علی بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم طباطبا بن اسمعیل الدیباج بن ابراهیم الغمر بن حسن المثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم الاف التحیه .والثناء

ایشان در هفت سالگی وارد مکتب خانه شد و کتاب «جامع المقدمات» را به خوبی آموخت و در میان شاگردان از امتیاز مخصوصی بر خورد دار شدند، به طوری که ذکاوت و تیزهوشی و متانت وی زبانزد خاص و عام گردید. پدرش چون پیشرفتش را دید، او را به حوزه علمیه نوریبخش بروجرّد برد و

از معلم خواست تا بقیه علوم مقدماتی را به پسرش بیاموزد. بدین گونه صرف و نحو، معانی بیان، بدیع و منطق، فقه و اصول را در بروجرد آموخت

از آن جا که حوزه علمیه بروجرد، نیاز علمی او را پاسخ گو نبود، به توصیه بزرگان و صلاحدید پدر، در سال هزار و سیصد و ده قمری به اصفهان مهاجرت کرد. ایشان، پس از ورود به اصفهان، در درس مرحوم حاج سید محمد باقر درچه‌ای شرکت کرد. آن استاد گرانمایه، به حضرت آیت الله العظمی بروجردی، بسیار اظهار مهر و علاقه می کرد؛ حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره) تا آخرین لحظات حیات، این استاد ارزش مند را فراموش نکرد. ایشان هم چنین در درس جناب میرزا ابوالمعالی کلباسی و جناب سید محمد تقی مدرس شرکت می کردند. علاوه بر فقه و اصول و رجال، در درس فلسفه دو فصل این فن، یعنی آخوند کاشی و جهانگیرخان قشقایی، حاضر شد

ایشان بعد از چهار سال تحصیل در اصفهان، در ربیع الاول سال ۱۳۱۹ هـ ق، نامه ای از طرف پدر در یافت نمود که از او خواسته بود که به بروجرد برگردد. ایشان گمان می کرد پدرش می خواهد او را برای ادامه تحصیل به نجف اشرف بفرستد، ولی بر خلاف تصورشان، پس از دیدار پدر و بستگان، مشاهده می کند که مقدمات ازدواج او را فراهم کرده اند

آیت الله بروجردی در مدت زندگی پر بارشان سه بار ازدواج کردند. از همسر نخست شان، دو پسر و سه دختر داشتند که همه در کودکی وفات کردند، به جز یکی از دختران، به نام آغا نازنین که پس از دو سال ازدواج با عموزاده خود به نام مرحوم آقا بهاء الدین طباطبائی، هنگام زایمان، وفات یافت. این بانوی مجلله پس از گذشت مدتی، به دلیل بچه دار نشدنش به آیت الله بروجردی پیشنهاد کردند که شما باید صاحب اولاد باشید، لذا اجازه دهید که برای شما همسر دوم اختیار نمایم. با اجازه آیت الله این کار انجام شد. ایشان با دختر حاج محمد جعفر روغنی اصفهانی (از تجار متدین بروجرد) ازدواج کرد که نتیجه این ازدواج دو دختر و دو پسر می باشد

همسر اول ایشان در سال ۱۳۲۶ شمسی در قم بدرود حیات گفت و در ایوان آئینه حضرت معصومه

(س) به خاک سپرده شد. بانوی دوم ایشان هم در بروجرد در سال ۱۳۶۴ شمسی وفات یافت و در همان جا مدفون گردید. همسر سوم آیت الله بروجردی نیز دختر مرحوم سید عبدالواحد طباطبایی عموزاده ایشان است که پس از وفات در صحن حضرت معصومه (س) در مقبره پروین اعتصامی به خاک سپرده شد.

زمانی که آیت الله بروجردی در اصفهان مشغول به تحصیل بودن، بار دیگر نامه ای از طرف پدر به دستش رسید که از وی خواسته بود به نجف عزیمت کند، لذا در بیست و هفت سالگی به همراه برادر کوچکش سید اسماعیل، روانه نجف شدند. آیت الله بروجردی پس از ورود به نجف اشرف، به حوزه درس مرحوم آیت الله العظمی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی وارد شده و نه سال از محضر پر فیض آن فقیه بزرگ و علمای دیگری چون: آیت الله العظمی آقا سید کاظم یزدی، و آیت الله شریعت اصفهانی (شیخ الشریعه) در فقه و اصول و رجال کسب فیض کردند. ایشان در ایام تحصیل در نجف اشرف، بعد از اتمام درس مرحوم آخوند، بحث همان روز را برای جمع کثیری تقریر می فرمودند از جمله راه های شناخت مقام والای علمی آیت الله العظمی بروجردی، اجازات مشایخ بزرگوار ایشان است که عبارتند از:

الف) اجازه نامه مرحوم آخوند خراسانی

ب) اجازه نامه آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی

ج) اجازه نامه سید ابوالقاسم دهکردی

مرحوم آیت الله بروجردی علاوه بر اجازات اجتهاد، دارای شش فقره اجازه روایتی از علمای طراز اول نیز بوده است

آیت الله العظمی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

(آیت الله شیخ فتح الله نمازی شیرازی، (معروف به شریعت اصفهانی

(آیت الله شیخ محمد تقی اصفهانی. (معروف به آقا نجفی

آیت الله سید ابوالقاسم دهکردی اصفهانی

مرحوم علامه شیخ آقابزرگ تهرانی

مرحوم علم الهدی ملایری

ایشان در اواخر سال ۱۳۲۸ ق، به اصرار و تأکید پدر از نجف اشرف به وطن خویش مراجعت و در میان استقبال پر شور علما و عموم اهالی بروجرد وارد این شهر شدند. شش ماه بعد از ورود ایشان، پدرش از دنیا رفت. چند ماه بعد، (سال ۱۳۲۹) آیت الله آخوند خراسانی هم دار فانی را وداع گفت. آیت الله بروجردی حدود سی و سه سال در بروجرد اقامت داشتند. و در تمام این مدت به طور مستمر مشغول به تحصیل، تالیف، تدریس فقه و اصول بودند. اکثر آثار مکتوب و ابتکارات علمی ایشان در فقه مانند حاشیه بر عروۃ الوثقی، اصول، حدیث و رجال، حاصل تلاش این دوره اقامت در بروجرد است.

در سال ۱۳۴۵ ق. رئیس اداره ثبت احوال بروجرد، شخصی بهایی را به معاونت خود منصوب کرد. همچنین مراسمی با حضور زنان برهنه و وضعیت شرم آور، در سطح شهر به راه افتاده بود. این اخبار به گوش آیت الله بروجردی رسید، ایشان به عنوان اعتراض به این اعمال ناروا، بروجرد را به مقصد عتبات عالیات ترک نمودند. فرماندار بروجرد و دیگر مسئولین شهر، مسئول اداره ثبت احوال و معاونش را برکنار و تنبیه نمودند و حضرت آیت الله بروجردی را به شهر برگرداندند. ولی آیت الله فقید بعد از چند ماه، بر اثر دلتنگی و اعمال خلاف شرع مسئولین کشوری، به طرف عتبات رفته و در نجف اشرف ساکن گردید.

شش ماه بعد مردم اصفهان به رهبری آیت الله حاج آقا نور الله اصفهانی و برادرشان حاج آقا جمال الدین، به عنوان اعتراض به اعمال رضاخان به قم مهاجرت می کنند. با هجرت حاج آقا نورالله بسیاری از علمای بلاد نیز هجرت نموده و به آنها می پیوندند. توجه عمده علما و متحصنین قم به نجف اشرف و پشتیبانی آیات عظام و مراجع عالی قدر عتبات: آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله میرزا محمد حسین نائینی و آیت الله میرزا علی آقا شیرازی بوده است.

مرحوم آیت الله بروجردی به علت آگاهی و اطلاع کاملی که از اوضاع کشور و وضعیت حوزه های علمی، خصوصاً قم و مشهد و شرایط خاص مردم داشتند، طرف مراجعه و مشورت زعمای نجف قرار می گرفت. علمای نجف با دریافت تلگراف علمای متحصن در قم به حمایت از آنان برخاسته و تصمیم گرفتند اعتراض خود را به گوش رضاخان برسانند، بنابراین آیت الله بروجردی و شیخ احمد شاهرودی را به نماینده خود انتخاب نمودند تا با علمای قم دیدار کنند و به تهران رفته و خواسته های علما و مهاجرین را به گوش مقامات حکومتی برسانند.

همزمان با اوج گیری اعتراض های مردم علیه رضاخان و هجرت اعتراض آمیز روحانیان کشور به قم، آیت الله بروجردی به مرز ایران گام نهاد. مزدوران دربار، که از پیوستن او به مهاجران و رساندن پیام مراجع نجف به معترضان هراس داشتند، در قصر شیرین وی را دستگیر کردند و به پایتخت بردند. در تهران رضا خان به دیدارش آمد. آیت الله بروجردی رضاخان را به همراهی با روحانیت

سفارش کرد. اما کو گوش شن!!

ایشان پس از این ماجرا مستقیماً از تهران به سوی مشهد مقدس حرکت کردند و مدت هشت ماه در مشهد اقامت داشتند. ورود ایشان به مشهد مقدس با استقبال بسیار گرم بزرگان حوزه علمیه مشهد و فضلا و مدرسین مواجه شد.

به درخواست علمای بزرگ مشهد از جمله مرحوم آیت الله حاج آقا محمد کفائی، (معروف به آقازاده) و مرحوم آیت الله آقای حاج آقا حسین طباطبائی قمی، شبها در مسجد گوهرشاد، اقامه جماعت نمودند. آقایان ائمه جماعات مسجد گوهر شاد و بسیاری از مساجد دیگر، نماز خود را تعطیل و به جماعت ایشان حاضر شدند. از جمله مرحوم آیت الله آقازاده با آن وجاهت و شخصیت عظیم علمی و گروهی دیگر، از ملتزمین جماعت ایشان بودند. مرحوم آیت الله قمی نیز گاه در این جماعت شرکت می کردند.

پس از گذشت مدت حدوداً هشت ماه (به قولی سیزده ماه)، ایشان تصمیم به ترک مشهد و بازگشت

به بروجرد می گیرد. در بازگشت از مشهد، در قم توقف نمودند و به گرمی از سوی حوزه قم مورد استقبال قرار می گیرد. مرحوم آیت الله حائری یزدی، مصرأً از ایشان تقاضای اقامت در قم و شروع تدریس را می نمایند. مباحثات ایشان، با استقبال فضلالی قم مواجه می شود. مرحوم آیت الله حائری نیز، طلاب و فضلا را به شرکت در درس ایشان ترغیب می کنند

اصرار طبقات مختلف بروجرد و درخواست های مکرر از معظم له برای بازگشت به بروجرد، باعث شد ایشان تصمیم به بازگشت بگیرند. در بازگشت به بروجرد، بیش از سابق مورد استقبال و توجه مردم مسلمان واقع می شوند. کمی بعد از مراجعت از سفر، رساله عملیه ایشان به فارسی چاپ شده و بدین وسیله روز به روز بر تعداد مقلدین و ارادتمندان ایشان افزوده می شود

یکی از مشکل ترین ایام اقامت ایشان در بروجرد سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۰ هجری قمری (۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ شمسی) و دوران فشار و اختناق رضاخان است. این دوران مصادف بود با تلاش حکومت برای برداشتن عمامه، تعطیلی حوزه های علمیه، کشف حجاب و تعطیلی مجالس دینی و مذهبی. به گفته خود مرحوم آیت الله بروجردی، این دوران یکی از مصیبت بار ترین ایام زندگانی ایشان بوده است. مرحوم آیت الله بروجردی با درک شرایط خاص زمان، ابتدا سعی می کرد با نصیحت رؤسای محلی، امتحان دادن طلاب برای گرفتن جواز عمامه و امثال آن، از شدت فشارها تا حدی بکاهند، هدف اساسی ایشان در این ایام، حفظ شخصیت های روحانی، طلاب و مردم متدین بود

آیت الله العظمی بروجردی در سال ۱۳۶۴ هـ ق برای معالجه از بروجرد به تهران آمدند و در بیمارستان فیروزآبادی مورد عمل جراحی قرار گرفت. علمای اعلام از قم، تهران و... به عیادت ایشان شتافتند. در این هنگام چند نفر از فقهای سرشناس حوزه علمیه قم خصوصاً امام خمینی (ره) فرصت را مغتنم شمرده از آیت الله بروجردی جهت اقامت در قم و قبول مرجعیت جهان تشیع و رهبری و مدیریت حوزه علمیه قم دعوت کردند. این موضوع با اصرار آقایان و استخاره به قرآن مجید، مورد قبول واقع شد. آیت الله بروجردی پس از تشرف به مشهد مقدس، عصر پنج شنبه ۲۶ صفر ۱۳۶۴ ق. در میان استقبال بی نظیر مراجع، علما و مردم قم، وارد این شهر مقدس شد

اغلب فضلا و مدرسین سرشناس از جمله امام خمینی (ره) و آیت الله سید محمد محقق داماد و حاج آقا مرتضی حائری برای نشان دادن اهمیت دروس ایشان و تشویق فضلا به حضور در آن دروس، همراه با شاگردان خود در مجالس درس ایشان حضور می یافتند. آیت الله سید صدرالدین صدر (از مراجع تقلید) که در صحن بزرگ حضرت معصومه (علیها السلام) اقامه جماعت می کرد، جایگاه نماز خود را به آیت الله بروجردی واگذار کرد.

مرحوم آیت الله سید محمد حجت (یکی دیگر از مراجع وقت)، جایگاه تدریس خود را در اختیار ایشان قرار داد. مرحوم آیت الله سید محمد تقی خوانساری با رغبت و نشاط به عنوان احترام در درس ایشان شرکت می کرد.

ایشان در این زمان یک بار دیگر، راهی مشهد مقدس شدند و به تقاضای مردم مشهد، ماه رمضان آن سال در جوار حرم ملکوتی حضرت امام رضا (ع) ماندند و در شبستان بزرگ مسجد گوهرشاد به جای مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی اقامه جماعت فرمودند. ایشان در این سفر کتابخانه آستانه مقدسه حضرت علی بن موسی رضا (علیه السلام) را فهرست نگاری نموده و به نسخه اصلی خطی کتاب رجال شیخ طوسی دست پیدا کردند و بعد از سه ماه توقف، به قم مراجعت کرد. این آخرین مسافرت ایشان به خارج از قم بود.

آیت الله بروجردی از هوش و ذکاوتی سرشار، بهره مند بود و دارای استعداد قوی و فوق العاده ای بود به طوری که در حل اکثر مسائل سیاسی و اجتماعی بصیر و توانا بود و همواره از امور مملکت مطلع بود. بسیار دوراندیش، مدیر و مدبر بود.

آن آیت الهی تا دقایق پایانی عمر در اشتیاق شهادت بود. مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی (رحمه الله) می فرمودند: «مرحوم آیت الله بروجردی بسیار اظهار تأسف می کردند، به سبب این که با فراهم شدن زمینه شهادت این فیض بزرگ را درک نکردند و به مقام شهادت نایل نشدند».

آیت الله مفتاح (ره) از قول مرحوم آیت الله کمالوند نقل می کند: یک بار چشم ایشان بسیار درد می کرد، به طوری که نیاز به عینک پیدا کردند. از قضا آن ایام متقارن با ایام محرم بود و دست های سینه

زنی و زنجیرزنی آغشته به گل به منزل ایشان می آمدند. ایشان دستور دادند که قدری از گلی را که عزاداران حسین به سر خود می مالند، برای ایشان بیاورند. ایشان تیمنا مقداری از آن گل ها را برداشتند و به چشم خود مالیدند. چشمان ایشان شفا پیدا کرد، به طوری که تا آخر عمر هم بی نیاز از عینک بودند و کتاب های خط ریز را هم به خوبی مطالعه می کردند.

درس ایشان، ویژگی های منحصر به فردی داشت که حتی بسیاری از علمای بزرگوار با اشتیاق در درس های خارج فقه و اصول ایشان حاضر می شدند و هرگز فرصت بهره گیری از نعمت وجود او را «از دست نمی دادند

روش ایشان در تدریس علم اصول، ساده گویی و کوتاه کردن مطالب و اجتناب از مباحث زائد بود؛ از این رو، اول هر بحث اصولی، مسأله اصلی را مطرح می کرد، سپس درباره آن به تفصیل بحث می کرد. ایشان همچون علمای سلف مثل شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، شیخ طبرسی و علامه بحر العلوم، در علوم اسلامی دارای جامعیت بود. در فقه شیوه ای استنباطی را به کار برد. علاوه بر این، به تتبع و جستجو در اقوال پیشینیان و نظریات قدما در فقه (چه شیعه و چه سنی) می پرداختند.

حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره) در علم رجال، سرآمد و بی نظیر بود. ایشان در این علم، روشی منحصر به فرد و ابتکاری داشت. سندهای احادیث کتاب کافی، تهذیب، استبصار و... را از متون آنها جدا کرده و با دقت مطالعه می کرد و این کار دست آوردهای ارزشمندی نصیب محققان می کرد.

نمونه ای از این آثار

الف : کتب عربی

- ترتیب اسانید من لایحضره الفقیه. ۲- ترتیب رجال اسانید من لایحضره الفقیه. ۳- ترتیب اسانید ۱-
- امالی الصدوق. ۴- ترتیب اسانید الخصال. ۵- ترتیب اسانید علل الشرایع. ۶- ترتیب اسانید تهذیب الاحکام. ۷- ترتیب رجال اسانید التهذیب. ۸- ترتیب اسانید ثواب الاعمال و عقاب الاعمال. ۹-
- ترتیب اسانید عدّه کتب. ۱۰- ترتیب رجال الطوسی. ۱۱- ترتیب اسانید رجال الکشی. ۱۲- ترتیب

اسانید رجال النجاشی. ۱۳ - ترتیب رجال الفهرستین. ۱۴ - بیوت الشیعه. ۱۵ - حاشیه علی رجال النجاشی. ۱۶ - حاشیه علی عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب (از ابن عنبه). ۱۷ - حاشیه علی منهج المقال. ۱۸ - ترتیب فهرست منتخب الدین. ۱۹ - رساله فی ترجمه بعض اعظم اسرته و اجداده. ۲۰ - طبقات الرواء. ۲۱ - حاشیه علی رجال الشیخ طوسی. ۲۲ - رساله حول سند الصحیفه السجادیه. ۲۳ - حاشیه علی فرائد الاصول للشیخ انصاری. ۲۴ - حاشیه علی کفایه الاصول. ۲۵ - الاحادیث المقلوبه و جواباتها. ۲۶ - حاشیه علی وسائل الشیعه. ۲۷ - جامع احادیث الشیعه (۳۱ جلد) ۲۸ - حاشیه علی مبسوط الشیخ الطوسی. ۲۹ - حاشیه علی خلاف الشیخ الطوسی ۳۰ - حاشیه علی عروه الوثقی. ۳۱ - الفقه الاستدلالی ۳۲ - رساله فی المواسعه و المضایقه ۳۳ - رساله فی منجرات المریض ۳۴ - رساله فی المهور ۳۵ - حاشیه علی نهایه الشیخ الطوسی ۳۶ - رساله فی المنطق ۳۷ - تعلیقه علی الاسفار لملاصدرا الشیرازی ۳۸ - حاشیه علی منهج الرشاد ۳۹ - المهدی، علیه السلام، فی کتب اهل السنه ۴۰ - الاثار المنظومه ۴۱ - حاشیه علی مجمع المسائل ۴۲ - حاشیه علی وسیله النجاه ۴۳ - الاعتقادات ۴۴ - حاشیه علی منتخب الرسائل ۴۵ - صراط النجاه ۴۶ - مجمع الفروع ۴۷ - حاشیه علی تبصره المتعلمین ۴۸ - انیس المقلدین

ب: کتب فارسی

توضیح المناسک ۲ - توضیح المسائل ۳ - مناسک حج ۱

بود که فقیهان را در آن بزرگوار در سال های اقامت در بروجرد، همواره در اندیشه نگارش مجموعه نیاز سازد. وقتی به قم استنباط احکام یاری دهد و آنها را از مراجعه به کتاب های روایی متعدد بی آمدند. و شاگردان خبره ای تربیت کرد، این اندیشه را با آنها در میان گذاشت و به یاری گروهی از آنان در مدت هشت سال، اثر ۳۱ جلدی «جامع احادیث الشیعه» را آماده چاپ کرد

حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره) در طول حیات علمی اش شاگردان بسیاری را تربیت نمود که هر کدام از آن ها منشأ خیر و برکات فراوانی برای حوزه های علمیه، کشور اسلامی ایران و جهان اسلام شدند. برخی از شاگردان ایشان از مراجع طراز اول و برجسته جهان تشیع شدند. همانند حضرات

آیات امام خمینی (ره)، سیستانی، صافی گلپایگانی، فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، شبیری زنجانی و...

بعضی از معاصران آیت الله بروجردی، فقهای نامی و مجتهدین بزرگ و مراجع تقلید شیعیان بودند. بزرگانی همانند: حاج شیخ عبدالکریم حائری، آقا ضیاء عراقی، مرحوم نائینی، حاج آقا حسین قمی، ... کاشف الغطاء، علامه شرف الدین عاملی و

مرجعیت خاصه: غرب کشور با مرکزیت بروجرد

گرچه بسیاری از مردم و عده ای از بزرگان، در مدتی که آیت الله العظمی بروجردی در بروجرد بودند، ایشان را به عنوان مرجع تقلید خویش قرار داده بودند، اما به طور رسمی، با انتشار رساله عملیه، دوره نخست از مرجعیت ایشان آغاز شد. مراجع محلی که با ایشان آشنایی داشتند، مقلدین خود را به ایشان ارجاع می دادند.

مرجعیت عامه

یک سال پس از اقامت آیت الله بروجردی در قم و بعد از ارتحال غمبار مرحوم آیت الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی، اکثر مقلدین ایشان به آیت الله بروجردی رجوع کردند. اکثر و کلای مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی بعد از کسب اجازه از آیت الله بروجردی به عنوان و کلای ایشان به کار خود ادامه دادند. بعد از رحلت ناگهانی آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبائی قمی، آیت الله العظمی بروجردی، زعیم علی الاطلاق جهان تشیع شدند، مرجعی که شیعه تا کنون مانند او را کمتر به خود دیده است.

برخی اقدامات آیت الله بروجردی در قم

الف) انسجام و اداره حوزه علمیه قم و گسترش کمی و کیفی آن

با مدیریت واحد و مدبرانه آیت الله العظمی بروجردی، تحولات عظیمی از نظر سیاسی، اجتماعی در زمینه تألیف، تصنیف و ترجمه، چاپ کتب فقهی و... و همین طور در اداره حوزه های علمیه و سازماندهی آن پدید آمد. از همه مهم تر نوعی وحدت و انسجام چشم گیری در میان حوزه،

روحانیت و اقشار مختلف مردم به وجود آورد

ب) سرپرستی حوزه نجف و رسیدگی به امور آن

ایشان برای حوزه علمیه نجف، ارزش و قداست خاصی قائل بود و به دنبال مجد و عظمت این میراث کهن و ارزشمند شیعه بود، لذا برای تجدید حیات این حوزه مقدسه، از هیچ تلاشی دریغ نمی کرد. حتی شخصیتی مانند آیت الله العظمی آقا سید عبدالهادی شیرازی با کمال افتخار، از شهریه ای که آیت الله العظمی بروجردی به صورت نان به طلاب نجف پرداخت می کرد، می گرفتند. وقتی برخی از افراد به این کار اعتراض کردند فرمودند: بگذارید نان آقای بروجردی در سفره ما هم باشد شوال ۱۳۸۰ ق. فرا رسید و بیماری بر پیکر مرجع جهان اسلام، پنجه افکند. در چنین روزهایی گروهی نمود، سربلند کرد و گفت: عمر ما از ارادتمندان به عیادتش شتافتند. استاد، که بسیار اندوهگین می گذشت. ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش بفرستیم و عمل با ارزشی انجام دهیم. یکی از اید؛ شاگردان حاضران گفت: آقا، شما دیگر چرا؟ بحمدالله این همه آثار نیک از خود بر جای نهاده اید و... ما باید چنین سخنی بر زبان برانیم. ها ساخته پرهیزگار، کتابهای پرارزش. مسجدها و کتابخانه فقیه پارسای شیعه فرمود: خَلَّصَ الْعَمَلُ فَإِنَّ النَّاْقِدَ بَصِيرٌ بَصِير

سرانجام در سیزدهم شوال ۱۳۸۰ هـ ق برابر با دهم فروردین ۱۳۴۰ هـ ش، برای همیشه چشم از جهان فرو بست. حاضرانی که در کنار بالین آن حضرت نشسته بودند می گویند: آن مرد بزرگ خطاب به پزشکان و اطرافیان که مشغول تلاش بودند، چنین فرمودند: «مرگ است، مرگ... رها کنید... یا الله، لا اله الا الله...» و پس از سه مرتبه تکرار، این جمله، دیدگان پر فروغ و حق بینش آهسته به روی هم قرار گرفت، لبها بسته شد، قلب آرام گرفت، پیکر عزیز و شریفش بی حرکت گردید، دفتر حیات عاریت بسته شد و خورشید درخشان عمر، غروب کرد، روح پاک او، با فراغت بال و سرشار از عظم قدم به دنیای جاوید گذاشت تا در جوار قرب کردگار و ائمه معصومین آرام گیرد

پیکر مطهر ایشان بعد از خروج از منزل بر روی دست مردم قرار گرفت و چون برگ گلی در دست نسیم، به این سوی و آن سوی حرکت می کرد. بیشتر مردم سیاه پوش بودند، بعضی به سر و صورت

خود گل مالیده و عده‌ای به سر خود و دیگران کاه می ریختند، تابوت که با پارچه سیاه و روپوش سبزی پوشیده شده و عمامه آیت‌الله در جلوی عماری بر روی آن قرار داده شده بود، به روی دستان مردم در حرکت بود. با نظر آیت‌الله بهبهانی، حجت‌الاسلام آقا محمد حسن طباطبائی بر پیکر مطهر پدر ارجمند خویش، نماز خواندند.

پیکر فقیه سترگ در میان اندوه هزاران نفر و با تشییع و تجلیلی که تا آن روز کمتر سابقه داشت، در بالاسر حرم حضرت معصومه (س) جنب در ورودی مسجد اعظم به خاک سپرده شد. به همین مناسبت تمام شهرهای ایران تعطیل شدند. سفرا و نمایندگان کشورهای اسلامی ابراز همدردی کردند، حتی کشورهای شوروی، آمریکا و انگلیس مجبور شدند پرچم‌های سفارتخانه‌ها و کنسول‌گری‌های خود را به عنوان عزا نیمه افراشته نگه دارند.

آیت‌الله کریمی جهرمی می‌نویسد: آیت‌الله العظمی گلپایگانی از آغاز ورود آن بزرگوار به قم تا «پایان زندگی او، در اعزاز و اجلال آن بزرگ مرد کوشش داشتند و در مراعات احترام ایشان چنان بودند که حتی از این که لفظ «آیت‌الله» روی رساله عملیه‌شان در زمان آن زعیم بزرگ نوشته شود. ابا و امتناع ورزیدند.

قبر مطهر حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) در بالاسر حرم حضرت معصومه (س) جنب در ورودی مسجد اعظم

آیت‌الله العظمی حاج سید احمد خوانساری با وجود این که شخصیت علمی و عملی‌اش محرز بود و مقبول خواص و توده‌های مردم بود، ولی در برابر مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی متواضع بود، به گونه‌ای که وقتی معظم‌له از ایشان (سید احمد خوانساری) درخواست کردند که به تهران برود و امامت مسجد سید عزیزالله را بپذیرد، پذیرفت.

علامه محمدتقی قمی می‌گوید: «هرگاه نامه آیت‌الله بروجردی را برای شیخ عبدالمجید سلیم، (رئیس جامع‌الازهر) می‌بردم، ایشان بلند می‌شدند و نامه را می‌گرفتند و می‌بوسیدند، آن‌گاه می‌نشستند.»

شیخ حسین باقوری (از دیدگاه علمای سنی) در قم با آیت الله العظمی بروجردی دیدار کرد و در بازگشت به مصر آیت الله بروجردی را چنین توصیف کرد: «اعظم شخصیه رأیته فی عمری ؛ او». بزرگ ترین شخصیتی است که در طول عمرم دیده ام

دکتر آرشه تونک، رئیس انجمن بین المللی مبارزه با مشروبات الکلی با وجود آن که به نقاط مختلف جهان سفر کرده و با رهبران بزرگ سیاسی و مذهبی بسیاری ملاقات کرده بود، بعد از ملاقات با ایشان گفته بود: «من تا به امروز هیچگاه این چنین تحت تأثیر روحانیت کسی قرار نگرفته بودم آیت الله سید محمد حسین علوی می نویسد: «هنگامی که وی به حضور آیت الله فقید رسید، آنچنان قیافه جذاب و روحانیت و معنویت آیت الله فقید او را به خود متوجه ساخت که حدود یک ساعتی را که در محضر این مرد بود و در اطراف موضوع تحریم الکحل از آیت الله فقید سؤالاتی می نمود علاوه بر این که طرز نشستن به همان نحوه بود که در برابر مجسمه حضرت مسیح و در کلیساها و هنگام عبادت به آن کیفیت جلوس می کنند، در همه این مدت چشم از صورت ایشان بر نمی داشت و». کوچک ترین توجهی به اطرافش نداشت

پروفسور موریس در اولین ملاقات، چنان تحت تأثیر روحانیت و عظمت آیت الله فقید قرار گرفت که خودش به این مطلب در همان جلسه اول اعتراف کرد. وی هنگام ترک ایران خطاب به خبرنگاران گفت: «جاذبه روحانیت حضرت آیت الله مرا تحت تأثیر قرار داد و خیلی مایل بودم به من اجازه». می فرمودند چند دقیقه ای در یکی از مساجد برای سلامت و بهبود کامل ایشان دعا کنم جرج جرداق نویسنده و دانشمند مسیحی لبنانی، مولف کتاب ارزشمند و خواندنی الامام علی صوت العدالة الانسانیة، این کتاب را به مرحوم آیت الله العظمی بروجردی اهدا کرد و در نامه ای برای آن بزرگوار نوشته: «... من شما را شایسته ترین شخصیتی یافتم که این کتاب را به او هدیه نمایم، لذا آن». را به شما اهدا می کنم

براستی او جلوه ای از فیض الهی بر بندگان خدا بود، به گفته مرحوم آیت الله سید مصطفی خوانساری! آیت الله العظمی بروجردی، خوابی بود که مردم دیدند و دیگر نخواهند دید

داستانها و خاطراتی از ویژگی ها و سجایای اخلاقی و ابعاد مدیریتی و علمی آیه الله العظمی سید حسین بروجردی

مرحوم آیه الله محسنی ملایری می گفت: روزی داماد آیه الله بروجردی که از علما بود، به من گفت: برای شرکت در درس خارج نیاز به کتاب جواهر[] دارم و امکان خریدش را ندارم، شما به آقا عرض کنید پول یک دوره کتاب جواهر را به من عطا کند تا من آن را بخرم. من خدمت آیه الله بروجردی رحمه الله رفتم و گفتم: شما دامادتان را خوب می شناسید، طلبه خوبی است و وضع زندگی اش را می دانید. آقا فرمودند: بله، طلبه فاضلی است. بعد گفتم: ایشان تقاضا کرده اند 160 تومان مرحمت کنید تا ایشان یک دوره کتاب جواهر بخرد. آقا فرمودند: با این که می دانم آقا جعفر، طلبه خوب و زحمت کشی است اما مگر همه طلبه های قم کتاب جواهر دارند؟ داماد من هم مثل دیگران به کتاب خانه بروند و مطالعه کنند. آن عالم گفت: هر چه اصرار کردم آقا قبول نکردند.

یکی از فرزندان آیه الله بروجردی[] می گوید: پدرم نقل کرد: آقا احمد فرزند ایشان کتاب منظومه سبزواری را دوازده تومان خرید و از من خواست پولش را از آقای بروجردی بگیرم. خدمت ایشان عرض کردم، فرمودند: احمد اگر چه طلبه است، هنوز احتیاج فعلی به کتاب منظومه ندارد و پول آن را نداد و مرحوم آیه الله محسنی ملایری نقل کردند از قول فرزند آقا یعنی آقا محمد حسن که وقتی خداوند به ما بچه ای عطا کرد و بستگان برای تبریک و دید و بازدید به خانه ما رفت و آمد داشتند، برای پذیرایی از مهمانان خود پانصد تومان مقروض شدیم. آن شخص نقل کرد: فرزند آقا به

من گفت: پانصد تومان قرض دارم و نمی‌توانم بپردازم. شما اگر صلاح می‌دانید به آقا عرض کنید تا قرض من را ادا کند. گفت خدمت آیه‌الله بروجردی رحمه‌الله رفتم و خواسته فرزندشان را عرض کردم. ایشان تأملی کردند و گفتند: که اگر آقا محمدحسن پایش را از گلیمش دراز نمی‌کرد و صرفه‌جویی می‌کرد، مبتلا به قرض نمی‌شد. طلبه نباید زیاده‌روی کند و دنبال تجملات برود. ایشان خوب کاری نکرده که مقروض شده است. حالا هم به او بگویید مدتی در زندگی‌اش صرفه‌جویی کند تا تدریجاً قرضش را ادا کند.

در قضیه دیگری یکی از علما گفت: زمانی آقا زاده آیه‌الله بروجردی به من گفت: آقا هر ماه صد تومان به من شهریه می‌دهد و من در آمد دیگری هم ندارم و زندگی‌ام خیلی سخت اداره می‌شود. شما مشکل من را به آقا عرض کنید بلکه بیشتر هزینه زندگی‌ام را تأمین کند و شهریه بیشتری به من بدهد. آن شخص می‌گوید خدمت آقا عرض کردم: آقا! فرزند شما چنین خواسته‌ای دارند؛ اگر امکان دارد بیشتر به ایشان شهریه بدهید. آقا فرمودند: من ماهی صد تومان به آقا محمد حسن شهریه می‌دهم، با وجودی که حدّ اعلای شهریه طلبه‌های متأهل که در درس خارج شرکت می‌کردند، کمتر است. من گفتم: آقا! طلبه‌های دیگر هم با این وضع نمی‌توانند زندگی خود را اداره کنند، در حالی که آن‌ها منبر می‌روند و فعالیت‌های دیگری هم دارند! اما آقا زاده فعالیتی به آن صورت ندارد. ایشان فرمود: من نمی‌توانم بیشتر شهریه بدهم. به او بگویید صرفه‌جویی کند تا بتواند مانند طلبه‌های دیگر زندگی کند در قضیه دیگری یکی از بستگان بیت آیه‌الله بروجردی از خانم ایشان نقل می‌کرد: دکتر مدرّسی برای طبابت آیه‌الله بروجردی می‌آمد. غذای ما معمولاً آش عدس بود که عدس را بدون گوشت می‌کوبیدیم و می‌خوردیم، یا آش کشک بود یا آب گوشت؛ گاهی هم برنج و یک خورش معمولی. دکتر مدرّسی همواره اعتراض می‌کرد که: این پیرمرد نود ساله با غذاهایی که برایش تهیه می‌کنید، ضعیف می‌شود و فشارش می‌افتد پایین. چرا یک غذای مقوی برای آقا تهیه نمی‌کنید؟ خانم آقا

گفت: روزی مرغی خریدیم و آماده کردیم و موقع ناهار، خدمت آقا آوردیم. آقا نگاهی کرد و گفت: این دیگر چیست؟ گفتیم آقا! دکتر مدرّسی به ما عتاب کرده، ما هم این مرغ را [برای تان] تهیه کردیم، قرار شده بعضی وقت ها به جهت ضعف شما کباب یا مرغی تهیه کنیم. آقا فرمود: مردم بچه هایشان را برای درس به امید من می فرستند قم و با شهریه ای که به آنان می دهیم، نان و ماست و پنیر هم به سختی می شود تهیه کرد. شما انتظار دارید من مرغ و کباب بخورم و طلبه هایی که فرزندانم هستند و با امیدی به این شهر و حوزه آمده اند، نان و ماست را هم به سختی تهیه کنند؟ اگر من این کار را بکنم، جواب امام زمان علیه السلام را در قیامت چه بدهم؟ خانم آیه الله بروجردی نقل می کند: آقا مرغ را میل نفرمود و همان غذای سابق را خورد

خانمش در قضیه دیگری نقل کرده بود: پرده ای جلوی درِ اتاق ما بود از جنس چلوار، که گوشه اش پاره شده بود، به آقا عرض کردم: آقا! این پرده پاره است، دستور بدهید کمی پارچه بخرند تا آن را عوض کنیم. گفتند: مگر این چه عیبی دارد؟ وصله اش کنید، درست می شود. گفتم: رفت و آمد به خانه زیاد است و جلوی مهمان ها خوب نیست. آقا فرمودند: مردم که به خانه من می آیند، برای تجملات نمی آیند بلکه مسئله دارند، کار دارند، حالا پرده خانه پاره باشد! و گفت: پرده نخرید

حضرت آیه الله بروجردی تا پایان عمر در خانه اجاره ای زندگی می کرد. در سال آخر عمرشان شخص محترمی منزل مسکونی آقا را از صاحبش خرید و به آقا اهدا کرد. ایشان هم در وصیت نامه اش قسمت بیرونی منزل را برای مراسم روضه خوانی وقف [] کردند و اندرونی را برای سکونت خانواده اش قرار داد. وقتی آیه الله بروجردی از دنیا رفتند، شش صد هزار تومان مقروض بود که آیه الله سید عبدالله شیرازی [] بعد از ایشان قرضشان را دادند

یکی از تجّار تهران فرزند نابابی داشت. چون سنّی از او گذشته بود به قم آمد و خدمت آیه‌الله العظمی بروجردی قدس سره رسید و گفت: پسر دارم هرزه و نمی خواهم عصاره عمرم یعنی دارایی و اموالم به دست آدم فاسدی مثل او بیفتد و تمام اموالش را به آقا داد و پس از مدتی از دنیا رفت. فرزند او به قم آمد و خدمت آیه‌الله بروجردی رسید و گفت: پدرم اموالش را به شما سپرده تا بدست من نرسد، درست است که من گذشته بدی داشته‌ام، ولی اگر پولها را به من بدهید من رفتارم را عوض می‌کنم. آقا دستور دادند پولها را به او بدهند.

بعضی از اطرافیان از این کار ناراحت شدند، آقا فرمودند: شما می‌گوئید من با این پولها حوزه علمیه بسازم، طلبه تربیت کنم و در بین طلبه‌ها بعضی مبلغ و اثرگذار شوند و به تبلیغ بروند و برای مردم سخنانی کنند تا بعضی عوض شوند، خوب این آقا از همین الآن می‌گوید من می‌خواهم عوض شوم

(جریان عجیب از تلقین)

(آیت الله شیخ مجتبی عراقی)

مقدمتا این را خدمت شما عرض می‌کنم که گاهیگاهی که عصرها خدمت آقای بروجردی مشرف می‌شدم و در ضمن، ایشان در وقت عصر که وقت جلسه استفتاء بود کسی را راه نمی‌دادند مگر ضرورت ایجاب کند، گاهیگاهی می‌رفتم و می‌دیدم پرده افتاده بود و دو سه جفت کفش است که

معلوم بود کسی اینجا است گوش می دادم و می فهمیدم که آقای بروجردی دارند صحبت می کنند.
ولی تشخیص صحبت‌هایش را نمی دادم و همه صدای آقای بروجردی را می شناختم

موقع تشییع جنازه ایشان، در همانجائی که محل دفنشان است، چون چهل، پنجاه نفر بیشتر نبودیم، حاج احمد برگشت به بنده گفت: آقا میل داشته اند شما ایشان را در قبر بگذارید و من هم خدا شاهد
و گواه است نه اینکه به فکر باشم که بعدا بگویند فلانی این کار را کرد

تمام آن چیزهایی که به نظرم می آمد برای استحباب دفن میت انجام دادم حتی جوراب‌هایم را از پا در
آورد و دست‌هایم را بالا زدم، دکمه‌هایم را باز کردم و... وقتی ایشان را در قبر گذاشتم، یکی قرار شد
تلقین را بخواند و حاج میرزا حسن نشسته بود آنجا گفت: من می خوانم، شما هم تکرار کنید، شروع
شد: اسمع افهم، اسمع افهم یا حسین بن علی من هم می خواندم، دیدم زمزمه آقای بروجردی می آید،
خودم همان وقت خیال کردم که شاید چون صدا می پیچد مال آن باشد، بلند شدم، صدا نمی آید،
نشستم دیدم همان همه آقای بروجردی است و من تعجب کردم و هیچ شک و شبهه ای هم در این
قضیه نیست.

از رجب علی خیاط نقل شده است که: «در تشییع جنازه آیه الله بروجردی رحمه الله جمعیت بسیاری
آمدند و تشییع باشکوهی شد، در عالم معنا از ایشان پرسیدم که چطور شد از شما این اندازه تجلیل
کردند؟ فرمود: تمام طلبه‌ها را برای خدا درس می دادم.» (محمدی ری شهری، کیمیای محبت
(دارالحدیث، چاپ سوم، 1378)، ص 185

آیت الله عبدالصاحب مرتضوی لنگرودی گفتند:

یکی از آقایان محترم و خیلی مورد اطمینان که الان هم در قید حیات است. چون احتمال می دهم شاید ایشان راضی نباشد که اسمشان را ببرم از بردن اسم ایشان خوداری می کنم، صددرصد مورد وثوق و اعتماد است و بقدری متدین است که می توانم پشت سر ایشان نماز بخوانم می گفت

من از مقلدین حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) بودم. وقتی که خبر فوت و ضایعه عظیمه آقا به من رسید، مثل اینکه پدری را از دست داده باشم خیلی ناراحت شدم، تصمیم گرفتم که غسل و تکفین آقا را خودم به عهده بگیرم، لذا وقتی برای مراسم به بیت آقا رسیدم به اشخاص مربوطه مراجعه کردم و گفتم: من می خواهم آقا را غسل بدهم و آقا را تکفین کنم و این توفیق نصیب من شود. آنها نیز قبول کردند.

ایشان گفت: من و یکی از دوستانم وارد حمام خانه آقا شدیم، آقا را خواستیم غسل بدهیم و هنوز آبی نریخته بودم و غسل را شروع نکرده بودیم، دیدم چشم آقا این طرف و آن طرف را نگاه می کند و چشمهایش حرکت می کنند.

به خودم گفتم: آیا اشتباه می بینم؟! آیا چشمهای من عوضی می بیند؟ یا اینکه آقا زنده است؟ و در ضمن گاهی می دیدم که تبسم می کردند و لبخند می زدند، همین طور مات و مبهوت بودم.

خلاصه پیش خود گفتم حتما من اشتباه می بینم و حتما به چشم من اینچنین می آید به هر حال به رفیقم گفتم: آب بریز، او آب می ریخت و من غسل می دادم. بعد از اینکه غسل آقا تمام شد، آقا را حرکت دادیم و جایی دیگر برای تکفین بردیم.

باز همین طور می دیدم که چشمهای آقا اطراف حمام را نگاه می کند و گاهی تبسم می فرمایند. در حالت بهت و حیرت بودم که رفیقم به من گفت: چه شده است؟

گفتم: من چیز عجیبی را می بینم، نمی دانم درست است یا نه؟! گفت: چشمهای ایشان و تبسم ایشان را می گوئید؟! گفتم: بله! پس من اشتباه نمی بینم و شما هم همین را می بیند

که ایشان وقتی جریان را برای بنده تعریف می کردند گفتند: که چطور می شود، شخصی که روح در !بدن ندارد، چشمهایش حرکت کند و تبسم نماید؟

گفتم: آقا، خدا می خواسته به شما نشان بدهد که این عالم ربانی جقدر بزرگوار است و چشم برزخی شما را باز کرده است و آن هالم برزخ ایشان بوده است، نه عالم ظاهر ایشان و شما چشم و لبخند زدن برزخی ایشان را می دیده اید زیرا انسان به مجرد اینکه روح از بدنش خارج می شود، در قالب مثالی می رود و در واقع زنده است

آیت الله سید صادق شیرازی : یکی از دوستان می گفت: زمانی که آیه الله العظمی

بروجردی قدس سره به قم آمدند و مرجعیت را عهده دار شدند، شخص با نفوذی

.نسبت به ایشان اهانت زشتی کرد و نسبت ناروایی داد

آقای بروجردی قدس سره هیچ واکنشی نشان نداد، ولی طرف مقابل با این کار خود موقعیت

اجتماعی بالایش را از دست داد و کارش به جایی رسید که در مدت کوتاهی خانه نشین شد و حتی

.دوستانش از او کناره گرفتند و این کار برایش بسیار گران تمام شد

آن شخص به ناچار خدمت آیه الله گلپایگانی قدس سره رسید و از ایشان خواست وساطت کند تا

بتواند خدمت آقای بروجردی قدس سره برسد و معذرت بخواهد

آقای گلپایگانی قدس سره یکی از نزدیکان آقای بروجردی به نام سید مصطفی خوانساری را - که تا

فلان شخص که **از قول من به آقا بگویند**: چند سال پیش زنده بود- دید و به ایشان گفت

مرتکب آن خطا شده بود، پشیمان است. اجازه دهید خدمت تان برسد و دست تان را ببوسد و توبه

کند.

آقای بروجردی قدس سره در آن هنگام موقعیت فوق العاده‌ای در کل جهان داشت

ایشان کم‌ترین احتیاجی به آن شخص نداشت و انصافاً، بود و نبود آن آقا **و مرجع عام شیعه بود**

برایشان فرقی نمی‌کرد

خدمت آقا عرض کردم: آقای گلپایگانی خدمت تان سلام رساندند و :آقای خوانساری گفت

گفتند: خوب است اگر اجازه دهید فلانی خدمت تان برسد و دست تان را ببوسد و معذرت خواهی

کند.

تا این مطلب را به آقای بروجردی گفتم فرمودند: ما به دیدنش می رویم

آقای خوانساری می گفت: من که توقع چنین سخنی را از آقا نداشتم غافل گیر شدم. انتظار داشتم آقا

بگوید: لازم نیست بیاید و خودم را آماده کرده بودم اصرار و تأکید کنم و خواسته ام را تکرار کنم،

ولی در کمال ناباوری من، ایشان از بنده خواستند وقتی بگیرم و به اتفاق به دیدن ایشان برویم

قلب طاهر هر چند پنهان و نادیدنی است، اما نمودهایی دارد که از طهارت قلب «

چرا که برخی اعمال تنها از نهاد پاک و جان تابناک برمی خیزد. به **صاحب آن حکایت می کند،**

«راستی تا قلب انسان پاک نباشد چنین رفتارهایی از او سر نمی زند

حکایت دوم

رفتار آیت الله العظمی بروجردی با طلبه ها موقرانه و محبت آمیز : **آیت الله خزعلی می گوید**

بود. روزی طلبه ای سر کلاس درس از ایشان سؤالی کرد. ایشان تصور کرد این طلبه درخواست

.حاجت و نیازی خصوصی کرده است

در جواب او گفت بعد از این که درس تمام شد بیا منزل تا مشکلت را حل کنم. یکی از آقایان گفت

.آقا این اشکال درسی دارد. ایشان دید قدری از شأن و مرتبه ی طلبه کاسته شد

این طلبه چون قبلاً نیاز شخصی خود را با آیت الله العظمی بروجردی در میان نهاده بود ایشان تصور

کرده بود ، این بار نیز همان درخواست قبلی را مطرح کرده است و نمی خواهد جلو مردم اظهار نیاز

آقای بروجردی بعد از این که فهمید طلبه سؤال علمی داشته است خیلی .بکند

.پیشان شد

بعد از اتمام درس طرف کفش کن نرفت به داخل جمعیت رفت طلبه را دید خم شد و دست او را
بوسید.

ایشان این حرکت را فقط به دلیل این که گوششان سنگین بوده انجام دادند نه این که عمداً آن طلبه را
آزرده باشد.

**گاه گاهی که زود عصبانی می شد نذر می کرد تا یک سال روزه بگیرد، خدا بر ما
منت نهاد و چنین استادانی را درک کردیم.**

شاه عربستان به ایران آمد و برای آیت الله بروجردی هدایایی فرستاد «البته ایشان جز قرآن ها و مقداری
از پرده کعبه ، مابقی را رد کردند» و در ضمن ، شاه عربستان درخواست ملاقات با ایشان را کرد ولی
آیت الله بروجردی پاسخ رد دادند . و درباره علت این امر فرمود : این شخص اگر قم بیاید و به زیارت
حضرت معصومه علیها السلام نرود ، توهین به آن حضرت خواهد بود و من چنین امری را به هیچ وجه
،، تحمّل نمی کنم

آیت الله مسعودی خمینی در کتاب خاطرات خود، روایتی از دیدار تاریخی شاه مخلوع و امام خمینی را بیان می کند که خواندنی و جالب است. خاطره از این قرار است

بد نیست در اینجا به ذکر خاطره ای که از زبان آقای پسندیده شنیده ام، بپردازم. ایشان یک بار [?] فرمود: زمانی، بهائیان در ابرقو مسائلی را به وجود آورده بودند و در خلال آن تنی چند از این جماعت کشته شدند. رژیم پهلوی، عده ای را به عنوان قاتل و مؤثر در این واقعه دستگیر کرد و حتی صحبت بود که قرار است آنان اعدام شوند. آقای بروجردی وارد عمل شدند تا از اعدام این افراد ممانعت کنند. ظاهراً به حضرت امام گفته بودند: "شما از طرف من نزد شاه بروید و از قول من بگویید . که قاتلین بهائیان ابرقو باید آزاد شوند." امام هم پذیرفتند که این مأموریت را انجام دهند

در آن ایام در قم کمتر کسی ماشین سواری داشت. یکی از افرادی که دارای وسیله نقلیه بود، [?] "مصباح التولیه" بود. من او را به خاطر دارم که در این اواخر، سوار یک ماشین بنز سفید رنگ می شد. به هر حال با مصباح التولیه تماس می گیرند که او ماشینش را در اختیار قرار دهد. دفتر آقای بروجردی هم با دربار شاه هماهنگی های لازم را به عمل می آورند که امام (ره) به نزد شاه بروند

به خاطر داشته باشید که دربار و دستگاه سلطنت در آن روز به گونه‌ای بود که هر فرد مراجعه [?] کننده، بایستی حتما دارای ماشین مشکی باشد! و وقتی به دربار می‌رود، یک سرنشین بیشتر نداشته باشد و باید در ورودی اول کاخ از ماشین خودش پیاده شود و با ماشین مخصوص آنجا بقیه راه را تا مقابل اتاق انتظار طی کند و مدت‌ها در آنجا منتظر بماند تا موعد ملاقات فرا برسد.

بعد از آن کلاهش را بردارد و باقی تشریفات معمول را بجا آورد. لباس و کفشش باید واجد فلان [?] خصوصیات باشد و وقتی وارد اتاق شاه شد، بایستد تا به او اجازه نشستن دهند. حتی وضعیت به گونه‌ای بود که قبل از ملاقات مجموعه این آداب را به فرد تعلیم می‌دادند

وقتی امام با ماشین تولیت، به تهران رفتند، دم در کاخ، به نگهبان گفته بودند: "بگوئید روح الله از [?] طرف آیت الله العظمی بروجردی آمده است!" به ایشان می‌گویند: "آقا جان! باید ماشین شما عوض شود! باید رنگش مشکی باشد!" امام می‌فرماید: "نه! من داعی ندارم که ماشین را عوض کنم. اگر!" نمی‌شود که بر می‌گردم

نگهبان به داخل می‌رود و ظاهرا اطلاع می‌دهد که نماینده‌ای از طرف آقای بروجردی آمده است. [?] قبول می‌کنند که امام با همان ماشین غیر استاندارد! وارد شود. وقتی امام وارد اتاق انتظار می‌شود، منتظر نمی‌ماند و بی‌مقدمه وارد اتاق شاه می‌شود. به ایشان می‌گویند باید کلاهتان را بردارید. امام ترتیب اثر نمی‌دهد. حضرت امام، بدون برداشت عمامه و سرزده به اتاق شاه می‌روند و بر روی! صندلی مخصوص شاه در پشت میز می‌نشیند

هنوز شاه وارد اتاق نشده است وقتی محمدرضا وارد می‌شود، در کمال تعجب می‌بیند که تنها [?] صندلی موجود در اتاق اشغال شده است. این است که دستور می‌دهد صندلی دیگری بیاورند. صندلی می‌آورند و شاه می‌نشیند و امام هم مختصر احترامی که از بُعد اخلاقی لازم دانسته انجام می‌دهد و بعد از آن بی‌درنگ وارد اصل موضوع می‌شود و می‌گوید حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی فرمودند قاتلین بهائیان ابرقو باید آزاد شوند. دقت کنید که به کار بردن تعبیر "فرمودند" در حضور شاه و استعمال آن برای غیر او جرأت زیادی می‌طلبید و امام از این جهت طعنه بزرگی به شاه زدند.

در فاصله‌ای که امام با شاه ملاقات داشته، برای امام یک استکان چای می‌آورند که امام بدان لب [?] نمی‌زند. شاه در پاسخ می‌گوید از قول من به ایشان سلام برسانید و بگویید: شاه مشروطه که کاری از "دستش بر نمی‌آید. امام مجدداً تکرار می‌کند: "قاتلین بهائیان ابرقو باید آزاد شوند

بعد از جا برمی‌خیزد و بدون خداحافظی از اتاق خارج می‌شود و به قم مراجعت می‌کند. بعضی از [?] روزنامه‌ها به درج خبر ملاقات امام و شاه مبادرت می‌کنند و حتی این نکته را هم افزودند که شاه. بلافاصله، دستور آزادی قاتلان را صادر می‌کند.

آنگونه که نقل می‌کنند، زمانی که انقلاب اسلامی ایران شروع شد، شاه در مورد سگاندار حرکت [?] انقلاب گفته بود: "این همان روح الهی است که از طرف آقای بروجردی یک بار نزد من آمد." ظاهراً آن خاطره را به یاد آورده بود.

آیت الله العظمی بروجردی و رقااص ها [۲]

:(آیت الله علوی گرگانی (ره □ هـ)

مرحوم آقای شریعتی پیرمردی از شاگردان برجسته مرحوم آیه الله العظمی بروجردی بود. بنده با [۲] ایشان مباحثه می کردم. البتّه مباحثه کردن ایشان با من کمال تواضعش بود. این قصّه را ایشان برای من نقل کرد. فرمود

وقتی آقای بروجردی از نجف به بروجرد آمد، اعیان و بزرگان بروجرد خیلی از آقا استقبال کردند [۲] و یکی یکی ایشان را به منزل هایشان دعوت می کردند. یک شب بزرگی از بزرگان بروجرد آقا را دعوت کرد. بنده هم به همراه آقا آن شب در آن مکان دعوت بودم. آن شب جمعیت زیادی در آن خانه نشسته بودند. بعد از صرف شام، همینطور که در محضر آقا نشسته بودیم و استفاده می کردیم یک مرتبه عدّه ای که به آنها گروه گودار می گفتند صدایشان در کوچه پیچید. دسته ای بودند که در کوچه و خیابان راه می افتادند، می خواندند و می رقصیدند و در عروسی ها هم معمولاً آنها برنامه اجرا می کردند. جلوی هر خانه ای

می خواندند و می رقصیدند و از اهل آن خانه پول می گرفتند

از قضا آن شب این دسته وارد کوچه ای که آقا مهمان یکی از آن خانه ها بود، شدند و شروع کردند به زدن و رقصیدن. تا صدای آنها را شنیدند فوراً یک نفر از اهالی آن خانه رفت و به آنها تذکر داد و

گفت: ساکت باشید! امشب آیة الله بروجردی مهمان این خانه است. به محض اینکه شنیدند آقای بروجردی آنجا است بدتر کردند. شعر را با صدای بلندتر می خواندند. آقا با شنیدن سر و صدا گفت: چه خبر شده است؟ گفتند: اینها گروهی هستند که در کوچه ها می رقصند و از اهالی هر خانه پول می گیرند. آقای بروجردی مقداری پول از جیبشان درآورد و به صاحب خانه گفت: این پول را بگیرید و سریع به آنها بدهید. صاحب خانه هم پول را از آقا گرفت و به آنها داد. وقتی پول را گرفتند خیلی خوشحال شدند، گفتند: این خلاف انتظار ما بود. پول را گرفتند و رفتند.

یکی از علمای بروجرد که در آن مجلس نشسته بود با دیدن این رفتار آقا گفت: حضرت آیة الله! [?] شما با چه مجوز شرعی این پول را به آنها دادید؟ آنها خوانندگی می کردند و می رقصیدند آن وقت شما به آنها پول دادید؟ تا این حرف را زد یک مرتبه آقای بروجردی فرمود: من به دستور جدم عمل کردم. امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند: «أَنَّ خَيْرَ الْمَالِ مَا وَقَى الْعُرْضَ» بهترین مال، مالی است که آبروی صاحبش را حفظ کند. من با دادن این پول، آبرو را حفظ کردم. نمی توانستم صبر کنم که آنها همینطور به کارشان ادامه بدهند.

آیت علم و عمل ، ص ۱۴۹ [?]

!«إِنَّ النَّاقدَ بصيرٌ» [?]

روزی آقای بروجردی در اواخر عمر شریفشان با افسوس اظهار کرده بود که من دارم با دست [?] خالی از این دنیا می‌روم و کاری نکرده‌ام. زمانی که کشف حجاب شد، من تصمیم گرفتم قیام کنم و حتی برای شهادت آماده بودم، ولی اطرافیان مانع شدند و مرا اغوا کردند که وجودتان برای اسلام ضروری‌تر است و من از این فیض محروم شدم.

آقای شریعتمداری خطاب به آقای بروجردی عرض کرد که من اگر جای شما بودم، هیچ [?] نگرانی نداشتم و سپس شروع کرد حدود ده دقیقه خدمات ایشان را برشمرد. آقای بروجردی فرمود: (اگر ناقدین اعمال مثل شماها بودند، مسأله‌ای نبود، ولی چه باید کرد که «إِنَّ النَّاقدَ بصیرٌ»^۱).

آقای گلپایگانی از آقای بروجردی پرسید: شما روایت «مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء»^(۲) را [?] معتبر می‌دانید؟ ایشان فرمود: بله، معتبر است. آقای گلپایگانی عرض کرد: اگر هیچ یک از خدمات علمی و عملی شما را در نظر نگیریم، همین دستور شما بر جمع‌آوری احادیث فقهی اهل بیت علیهم السلام برای استنباط احکام، بی‌تردید یکی از مصادیق واضح این حدیث است. آقای بروجردی وقتی این را شنید، فرمود: بله، من تنها امیدم به همین است.

عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام: «إذا كان يوم القيامة جمع الله عز وجل الناس في صعيد واحد» [2]
و وضعت الموازين فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء، فيرجح مداد العلماء على دماء الشهداء»
(كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٩٩، ح ٥٨٥٣)

جرعه‌ای از دریا [آیه‌الله شبیری]؛ ج ٤ ص ٥٤٥ [3]

(آیت_الله_بروجردی #30 □ *

:(آیت الله سید احمد #مددی (مدظله العالی □ ✓

از خصائصِ شخصیِ مرحوم آقای بروجردی «دلسوزی» بود. مرحوم آقای ابطحی که از شاگردان [4]
ایشان بودند نقل می‌کند یک وقتی در وشنوه یک طلبه‌ای آمد، کفش‌هایش پاره بود، یا عبایش، یا هر
دو، آقای بروجردی صدایش زدند، یک پولی به او دادند و گفتند: با این پول عبایی بخر، برای طلبه
زشت است.

یک دلسوزی خاصی داشتند. شنیده بودیم که یکی از طلبه‌ها (یک طلبه عادی) برای تبلیغ رفته بود. [5]
یک مقدار زیادی، 600 تومان سهم امام آورده بود خدمت آقای بروجردی. گفته بود: این وجوهات

را به من داده‌اند. آن زمان 600 تومان مبلغ زیادی بود. آقای بروجردی تمام این مبلغ را بخشیده بودند
!به ایشان. اطرافیان اعتراض کرده بودند که این آقا، یک طلبه عادی است، و «قوانین» می‌خواند

آقای بروجردی با همان مهابت عظیم‌شان، گفتند: زن و بچه‌ی او هم قوانین می‌خوانند؟ یعنی شما [?] .
کار به رتبه او نداشته باشید. زن دارد، بچه دارد. می‌خواهد زندگی کند

ایه الله بروجردی دست طلبه را بوسید! یک سید روحانی منزل آقای بروجردی آمد. آقای بروجردی
شصت سال پیش مرجع درجه‌ی یک بود. یعنی الان مراجع فعلی تقریباً همه‌شان شاگرد آقای
بروجردی هستند. یک سید روحانی مشکل مالی داشت، درب خانه آقای بروجردی آمد. آقای
بروجردی گفت من الان درس می‌روم، برمی‌گردم، شما مشکلت را بگو بینم چیست؟ خوب من یادم
است. قم تا کسی نبود، درشکه بود. آقای بروجردی سوار درشکه شد و سر درس رفت. این آقای هم
که طلبه بود و مشکل مالی داشت، این هم گفت خوب من هم سر درس بروم. آقای بروجردی با
درشکه رفت و ایشان پیاده رفت و پای درس نشست. همینطور که آقای بروجردی درس می‌داد، این
سید که از آقا تقاضای کمک کرده بود، یک اشکال به درس کرد. تا اشکال کرد، آقای بروجردی
گمان کرد که می‌خواهد بگوید: پول بدهید! گفت: گفتم درسم تمام شود، برمی‌گردم خانه! آیت الله
صافی گفت: ایشان اشکال علمی به شما داشت. مشکل پولی نداشت. منتهی آقای بروجردی خیال
کرد که ایشان مشکلتش را می‌گوید. آقای بروجردی عصبانی شد و آقای صافی گفت که ایشان
مشکل پولی نداشت، مشکل علمی داشت. وقتی فهمید که اشکال این طلبه فقیر حق است، آقای
بروجردی از منبر پایین آمد و دست این طلبه را بوسید. آقای بروجردی یعنی رئیس و استاد همه‌ی

مراجع دست یک طلبه جوان را بوسید. این عذرخواهی است. گفت من در ذهنم آمد که شما باز حرف مشکل مالیات را می‌زنی

نقل می‌کنند: آیت الله بروجردی، در حال ورود به حرم امام رضا علیه السلام بود که طلبه ای به عنوان !احترام به امام رضا علیه السلام به سجده افتاد

آیت الله بروجردی، بادیدن این صحنه، شدیداً ناراحت شدند و عصای خود را محکم بر پشت ایشان فرود آوردند و گفتند: این چه کاری است که می‌کنی؟ با این عملت، دو گناه مرتکب شدی 1-سجده برای غیر خدا 2-روحانی هستی و چنین کاری را انجام می‌دهی و این سبب می‌شود که دیگران هم از تو تبعیت کنند.

خادم آیت الله نقل می‌کردند: ایشان ظهرها جهت اقامه نماز جماعت به مسجد اعظم در حرم مطهر حضرت معصومه (س) می‌رفتند و پس از بازگشت از حرم، به اتاق خودشان می‌رفتند و در را از داخل قفل کرده مشغول عبادت می‌شدند. پس از تمام شدن عبادت و نمازشان، در را می‌گشودند و وقتی من به نزدشان می‌رفتم یا برای شان غذا می‌بردم، می‌دیدم که ایشان در هنگام عبادت چندان گریسته اند که محاسن، سینه و حتی قبای شان کاملاً خیس شده است. این مرجع عالی قدر، در هنگام عبودیت خداوند و نیز از خوف خداوند این چنین می‌گریستند

مرحوم آقای فلسفی، نقل می‌کنند: در دوران مرجعیت آیت الله بروجردی (ره) مدتی بود که وجهی به حوزه علمیه نمی‌رسید. فصل زمستان بود و چند هزار نفر نگران و منتظر بودند. در این موقع حضرت

امام خمینی (ره) نامه ای نوشتند و از من خواستند که نزد چند نفر از تاجران و بازاریان تهران بروم و هزینه مورد نیاز را از آنان قرض گرفته، در اختیار آیت الله بروجردی (ره) قرار دهم تا ایشان بتوانند شهریه طلاب را بپردازند.

من قبل از هر اقدامی نزد آیت الله بروجردی آمدم و نامه امام خمینی را برای ایشان خواندم. آقای بروجردی از امام و توجه شان تقدیر کردند و به من گفتند: «من هشتاد سال است که جز در خانه خدا در هیچ خانه ای را نزده ام؛ شما هم واسطه نشوید که ما در خانه غیر خدا برویم. خدا خودش این وضعیت را سامان می بخشد.» گفتم: «چشم، اگر شما نمی خواهید هیچ اقدامی نمی کنم»

عصر آن روز قبل از بازگشت به تهران جهت دیدار مجدد و خداحافظی، نزد آیت الله بروجردی رفتم. ایشان فرمودند: «آقای فلسفی! به محض رفتن شما، یکی از تاجران خلیج فارس آمد، وجوهاتش را حساب کرد و سهم خود را پرداخت، خداوند شهریه طلبه ها را تا سه ماه دیگر رساند.» توکل و توجه ایشان به حضرت حق آن قدر زیاد بود که همه را شگفت زده می کرد

روحانی مسنی که خود شاهد مرحوم آیت الله بروجردی بود، می گفت: «پس از اتمام مراسم و روضه ها، از محضر ایشان درخواست دعا می نمودند، وقتی آقا دستشان را بالا می بردند و دعا می کردند و «آمین می گفتند، در آن هنگام، مثل این بود که در و دیوار و همه اشیاء نیز با ایشان آمین می گویند»

درباره باخبر بودن آیت الله بروجردی از حوادث پنهانی، حکایت های بسیاری گفته شده است، یکی از مستندترین آنها را در این جا نقل می شود: سال ها پیش، دو نفر از اهالی یکی از روستاهای اطراف بروجرد، در فصل زمستان که کشاورزی تعطیل بوده، برای کار به تهران می روند. پس از پایان کار،

تصمیم به بازگشت می گیرند. در این مدت، یکی از آن ها همه مبلغ و دیگری بیشتر مبلغ درآمد خود را خرج کرده و از این رو، یکی از آنان هیچ پولی برای بازگشت نداشته و دیگری اندک پول همراهش بوده است، اما دوستش را از داشتن این مبلغ پول با خبر نمی کند و پول را در کیسه کوچکی که از داخل روی قسمت شانه لباسش دوخته بود، می گذارد.

آن دو از تهران حرکت می کنند و وقتی به قم می رسند پولی برای ادامه راه نداشته اند به همین سبب، فردی که به حقیقت پولی همراه نداشته به دیگری می گوید: «خوب است در قم به دیدار آیت الله بروجردی برویم؛ ایشان همشهری ماست و در سخاوت زبان زد همگان است؛ حتماً به ما کمک خواهد کرد.» دیگری نیز می پذیرد و با هم به دیدار آیت الله بروجردی می روند.

پس از حضور خدمت ایشان، ماجرا را این چنین تعریف می کنند: آیت الله بروجردی (ره) پس از شنیدن سخنان آنان، مقداری پول به فردی که به راستی پولی نداشته می دهد و به دیگری، مبلغی کمتر از آن می دهد که در صورت جمع با مبلغی که نزد خود او بود، درست به اندازه مبلغ هدایی به دوستش می شده؛ آن گاه آیت الله دست بر شانه فردی که پول خود را در آن جا پنهان کرده بود می زند و می فرماید: «حالا پول های تان به یک اندازه شد.» اطرافیان از این سخن آیت الله بروجردی چیزی در نمی یابند و تنها خود فرد متوجه منظور ایشان می شود. این حکایت را همین شخص تعریف می کند و در منطقه خودشان این جریان مشهور و معروف می باشد.

مرحوم شیخ محمد نهاوندی نقل می کرد: شبی در عالم رؤیا می بیند به مشهد مقدس رضوی (ع) مشرف شده و داخل حرم گردیده، سمت بالای سر، حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه را می بیند. به خاطرش می گذرد که اجازه تصرف در سهم امام (ع) را که از آقایان مراجع تقلید

دارد، خوب است که از خود آن بزرگوار اذن بگیرد، پس خدمت آن حضرت رسیده پس از بوسیدن دست مبارک، عرض می کند تا چه اندازه اذن می فرمایید در سهم حضرتت تصرف کنم؟ حضرت (می فرماید: ماهی فلان مبلغ (مقدار آن از نظر قائل محول گردیده بود

پس از چند سال شیخ محمد به مشهد مقدس مشرف می شود و در همان اوقات مرحوم آیت الله حاج آقا حسین بروجردی هم مشرف شده بودند، روزی شیخ محمد، حرم مشرف می شود، سمت بالای سر می آید، می بیند همان جایی که حضرت حجت (عج) نشسته بودند، آقای بروجردی نشسته است. به خاطرش می گذرد که از اکثر آقایان مراجع اجازه تصرف در سهم امام گرفته، خوب است از آقای بروجردی هم اذن بگیرد. پس خدمت آن مرحوم رسیده و طلب اذن می کند. ایشان هم می فرمایند: (ماهی فلان مبلغ (همان مبلغی که حضرت حجت (عج) در خواب فرموده بودند

پس شیخ محمد تفصیل خواب چند سال پیش در نظرش می آید و می فهمد که تمامش واقع شده الا اینکه به جای حضرت حجت (عج) آقای بروجردی است

آقای محسنی چون نزد آقای بروجردی موقعیتی داشت، وقتی خدمت آقای بروجردی مشرف شده بود، گفته بود که عموزاده-ی شما آقای سلطانی خدمت رسیده بودند ولی توفیق زیارت نیافتند، اجازه می-دهید به حضور برسند؟ آقای بروجردی در جواب، بدون توضیح فرموده بود: بله! آقای سلطانی، قوری. قوری. قوری.

آقای بروجردی بسیار با هیبت بود. هیبت ایشان مانع از این شد که آقای محسنی پیرسد، چرا و معنی این جمله چیست؟ بعداً که از آن جلسه بیرون آمدند، به آقای سلطانی (اخوی مرحوم آقای سید محمد باقر سلطانی) گفته بودند من مطلب را به آقا گفتم، آقا فرمودند: قوری! من نمی فهمم یعنی چه؟

!اخوی آقای سلطانی گفته بود عجیب است! الله اکبر

مرحوم محسنی ملایری از قول آقای سلطانی نقل کرده اند که مرحوم آقای بروجردی نامه- ای به آقای سلطانی دادند تا آن را به آقای سید محمد بهبهانی پسر مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی که رابط آقای بروجردی و دستگاه بود و کارها از طریق ایشان انجام می- شد بدهد. آقای بهبهانی این اواخر، در تهران بود. تا اوایل مبارزات در سال چهل ایشان در تهران موقعیت خوبی داشت، لکن با شروع مبارزات به تدریج موقعیتش تغییر کرد و با فوت آقای بروجردی مراجع دیگر خیلی او را تحویل نگرفتند. در سال 41 زمانی به مرحوم امام عرض شد که آقای بهبهانی قدری در کارها مداخله می- کنند، ایشان خیلی وجهه- ای ندارد. مرحوم امام فرمودند: ما از ایشان بدی ندیدیم

به هر حال، معروف بود که آقای بهبهانی در جریان 28 مرداد دخالت داشته است، ولی ایشان این طور فرمود. خلاصه نامه- ای را که قرار بود آقای سلطانی به آقای بهبهانی برساند، به منزل می- برد و می- گذارد روی تاقچه . کلفت منزل بدون توجه و آگاهی ، کتری یا قوری داغ را روی نامه می گذارد و نامه از قیافه می- افتد و حالت سوختگی پیدا می- کند و کثیف می- شود. آقای سلطانی هم می- گوید من با خودم فکر کردم اگر نامه را این طوری ببرم پیش آقای بهبهانی سبک است؛ چون همه آنها می- دانستند که آقای بروجردی خیلی آداب را رعایت می- کند و روی چنین کاغذی نمی-

نویسد و اگر بخواهم به آقای بروجردی مسترد کنم، آقای بروجردی خواهد گفت تو چگونه در امانتی که دادیم، این گونه عمل کردی؟ چون آقای بروجردی در این مسئله خیلی حساس بود، بنابراین نامه را همین طور گذاشتم، نه به آقای بهبهانی دادم و نه به آقای بروجردی و هیچ کس هم از این قضیه خبر نداشته است. کلفت منزل آقای سلطانی هم نمی - دانسته که نامه چیست. حالا آقای بروجردی چه طور در آن جلسه سه بار فرموده بود قوری قوری قوری، این قضیه را خود آقای محسنی نقل کرده بود.

محمد صادق تهرانی می گوید:

مرحوم آیت الله بروجردی خیلی حسن نظر داشت. ایشان، به «شجاعه الحسینیه و سخاوت الحسینیه» معروف بود. حتی اگر یک وقتی در بین درس اوقاتش تلخ می شد، می گفتند اوقات تلخی ایشان میمنت دارد! چون آقا فوراً یک مرحمتی می کردند که از آن شخص دلجویی کرده باشند

آیت الله بروجردی خیلی سخاوتمند بود و طبع بلندی داشت. افراد زیادی می آمدند و از ایشان چیزی می خواستند. یادم هست یک روز، یک عرب آمد و در مقابل آقا نشست و از ایشان پول می خواست. در همین اثنا یک تاجر اصفهانی وارد شد و دو تا عبای نایبی بسیار اعلا و چند تا جعبه گز و مقداری پول گذاشت جلوی آقا

آن مرد عرب هم نزدیک آقا نشسته بود، خیال کرد اینها را برای او آورده اند. خیلی خوشش آمد. عباها را برداشت گزها و پول ها را هم برداشت؛ و گفت «انعم الله، انعم الله!» و رفت. آقای بروجردی هم نگاهی کرد و با خنده های طولانی و سکوت او را بدرقه کرد

دقت آیه الله بروجردی در تحصیل شاگردان و احترام او به علم

استاد فاضل موحدی از والدشان نقل کردند که روزی همراه آیه الله بروجردی برای درس می رفتیم. از بازارخان که خارج شدیم آقا دید یکی از طلاب بطرف دیگری غیر از سمت درس حرکت می کند با :تعجب فرمود

این آقا در این موقع درس به کجا می رود و چه کاری دارد که از درس مهمتر است که درس را ترک می کند؟

آن آقا مرحوم شهید مطهری بود. یکی از آقایان که همراه بود بعداً وقتی که فرمایش آیه الله بروجردی را به آقای مطهری گفته بود جواب داده بود

من آن روز یک کار ضروری داشتم به دنبال آن می رفتم و من نمی دانستم که آقا این قدر حرکات .مرا زیر نظر داشته و تا این حد به تحصیل و درس خواندن توجه و دقت دارند

و نیز فرمودند: مرحوم آیه الله بروجردی ملاحظه احترام مقام علم و عالم را با دقت مراعات می کردند و اگر یک وقت می دید کسی که فضلش از یکی دیگر کمتر است، در مجلسی بالاتر از او قرار گرفته ناراحت می شد. یک روز در مجلسی خصوصی، شخصی وارد می شد و بالاتر از حضرت امام مدظله العالی که در آن مجلس تشریف داشت نشست، ایشان از این موضوع ناراحت شدند و بعد امر فرمودند که آن آقا را دیگر به این مجلس اجازه ورود ندهند و فرمود

کسی که می داند حاج آقا روح الله از او فاضل تر و بهتر است و احترام او را رعایت نمی کند ما نمی (توانیم با او کار کنیم). (نقل از رادیو صبح 24 مرداد 65، برنامه سیمای فرزندگان

ایه الله محسنی ملایری نقل کرده اند که زمانی، یک شخصی آمد پیش آیت الله بروجردی و گفت:
!آقا، زن من دارد وضع حمل می کند و من خرجش را ندارم

آقا گفتند: خرجش چقدر میشود؟ که مبلغ را گفته بود و آقای بروجردی همانجا فی المجلس پول را داده بود... به فاصله ۵ ماه بعد، این فرد با خود گفته بود: آقای بروجردی آن قدر سرش شلوغ است که اصلاً یادش نمی ماند که من نزد ایشان رفته و پولی گرفته ام. لذا دوباره به حضور آقای بروجردی رسیده و گفته بود: زنم زایمان دارد، و آقای بروجردی گفته بود: خرجش چقدر می شود؟ و او پاسخ داده بود: فلان قدر، و آقای بروجردی دوباره پول را داده بود ولی وقتی که می خواست پول را بدهد گفته بودند: آقا، قدر زنت را خیلی بدان، چون ما کم زنی داریم که در سال دو مرتبه بزاید!

دانشجویی داستان دلدادگی اش به آیت الله العظمی بروجردی را چنین باز گفته است:

وقتی تازه به قم آمده بودم؛ آقا برایم شهریه فرستاد. من پذیرفتم و گفتم: زمینی دارم که در آمدش مرا کافی است. پس از چندی خشک سالی شد. من برای گذران زندگی به قرض روی آوردم. چون میزان بدهی ها زیاد شد؛ ناگزیر فرش های خانه را جمع کردم و یکی از بازاریان را به خانه بردم تا آن را بخرد. مرد بازاری بهایی اندک برای فرش بر زبان آورد که برای پرداخت بدهی هایم کافی نبود. بازاری دیگری را به خانه بردم؛ اما او بهایی کمتر از اولی پیشنهاد کرد.

من سرگردان و مردد بودم که ناگهان صدای در مرا به خود آورد. شتابان سمت در دویدم. حاج احمد، خادم استاد، پشت در بود. او پاکتی به من سپرد و گفت: این را آقا برای شما فرستاده.

به پاکت نگریستم؛ اثری از پول در آن نبود. چون گشودم چکی در آن یافتم. چکی که مبلغ آن درست به اندازه بدهی ام بود. شگفتی وجودم را فراگرفت. زیرا جز من و خداوند هیچ کس از میزان کامل بدهی ام خبر نداشت.¹

مرحوم حضرت آیه الله العظمی آقای بروجردی مرجع وقت جهان تشیع (ره) در آن زمانی که در شهرستان بروجرد بودند نذر کردند که اگر خشم و عصبانیت خود را کنترل نکنند و به افراد تندی نمایند یکسال روزه بگیرند.

یک روز هنگام مباحثه علمی با یکی از شاگردان خود به خاطر این که آن شاگرد مطالب غیرمنطقی و بی ارتباط با موضوع بحث می گفت طاقت نیاوردند و نسبت به او تندی نمودند. و در این جا بود که نذر آقای بروجردی شکسته شد. بعد یک سال روزه گرفتند تا نذر خود را اداء کنند.

یک بار آیت الله بروجردی در بازگشت از سفر حج مجبور به عبور از کردستان گردید، درست در همان زمان رضا شاه نیز در آن جا بود. رضا شاه از ایشان خیلی عصبانی بود، اما چون از میزان نفوذ این مرجع آگاه بود سعی کرد سبب تحریک مردم لرستان نشود، چون در این سرزمین به آیت الله بروجردی لقب امام حسین داده بودند. رضا شاه ترتیب ملاقاتی را داد و سعی کرد به گونه‌ای با ایشان برخورد و این روحانی عظیم الشان را خفیف و تحقیر کند.

مردان علم در میدان عمل، جلد 1، سید نعمت الله حسینی¹

در محل ملاقات یک صندلی قرار دادند. آیت الله بروجردی زودتر آمد نشست، همه فکر می کردند با آمدن رضا خان، ایشان از صندلی بلند می شود و به جای او، رضا خان بر صندلی خواهد نشست و به این ترتیب آیت الله بروجردی مجبور خواهد شد سرپا بایستد با آمدن رضا شاه مرجع بزرگ هیچ حرکتی نکرد، بنابراین رضا شاه جفت آیت الله بروجردی نشست و به این ترتیب عزت رضا شاه مبدل به ذلت شد.

شیخ حسین انصاریان:

در روز چهارشنبه که صبح فردای آن روز، ساعت هفت از دنیا رحلت کردند، وقتی روی تخت نشسته بودند، یک روز مانده به رحلت، فرمود: یک نفر را از دفاتر محضر به منزل ما بیاورید، چون پزشک اجازه نمی دهد که من از تخت پایین بیایم! اطرافیان ایشان فوراً به یکی از دفاتر ثبت اسناد مراجعه کرده و مسئول مربوطه را سوار ماشین کردند و آوردند. ایشان فرمودند: من چند قطعه زمین از مرحوم پدرم در بروجرد دارم، خانه ای قدیمی هم در قم دارم، اما پول هایی که دارم ملک خودم نیست و سهم امام (علیه السلام) است، ثلث مال من از زمین بروجرد و منزل قم را همین الآن در جلوی چشم من بنویس که وقف وجود مقدس حضرت اُبی عبدالله الحسین (علیه السلام) است و باید برای امام حسین (علیه السلام) خرج شود! ایشان فرمود: بنویس که کتاب های من برای عالم آخرت به دادم برسد، نوشته هایم به دادم برسد، عبادات من به دادم برسد، مرجعیت من و مسجد اعظمی که ساختم به دادم برسد؛ بلکه فرمود: همه اینها را بنویس که برای اُبی عبدالله (علیه السلام) است تا من امضا کنم، چون راه نجات ما حسین است، نه نماز و نه مسجد سازی! (جمادی الاول ۱۴۰۰ - تهران، حسینیه همدانی ها)

* مرحوم آیت الله بروجردی سال آخر عمرشان (۸۸ سالگی) فرمود: من در این ۸۸ سال، پنج دقیقه از عمرم را ضایع نکرده ام. بی خودی که انسان، بروجردی، شیخ انصاری یا علامه ُ حلی نمی شود! (جمادی الاول ۱۴۰۰ - مسجد جامع زاهدان)

* مرحوم آیت الله بروجردی یک دفتردار داشتند که من دیده بودم. مرد بزرگوار و دانایی بود. از جوانی خدمت آقای بروجردی بود و چند سال هم بعد از فوت آقای بروجردی زنده بود. من آن وقت هم او را می دیدم. ایشان می گفت: گرمای قم بیداد می کرد، برای همین هم، ما خانه ای را برای آقای بروجردی در روستای وشنوه که در چهل کیلومتری شهر قم است، اجاره کردیم. جوی آبی در حیاط این منزل بود که از بالا می آمد و از پایین باغ هم بیرون می رفت. یک بار که از خرید برگشتم، همین که کلید انداختم و در آن باغ کوچک را باز کردم، دیدم صدای گریه شدید آیت الله بروجردی می آید. من ترسیدم و پیش خودم گفتم چه اتفاقی برای ایشان افتاده

یا چه خبر ناگواری به او داده اند که این گونه گریه می کند! وقتی آمدم، دیدم روی آن فرش کهنه ای نشسته است که قبل از رفتنم لب جوی آب انداخته بودم. آنجا نشسته و آب جوی را تماشا و زارزار گریه می کردند. سلام کردم و نشستم، بعد عرض کردم: چرا این قدر شدید گریه می کنید؟ چه شده است؟ به جوی آب اشاره کردند و شعر حافظ را خواندند و به گریه شان ادامه دادند. بعد به من گفتند: حاج محمد حسین! این آبی که می رود، برمی گردد؟ گفتم: نه آقا! گفتند: هشتاد سال از عمرم رفته است، برمی گردد؟ گفتم: نه آقا! گفت: برای عمر رفته ام گریه می کنم که پروردگار یک بار به آدم عمر می دهد و تکرار نمی شود. گریه ام از این است که آیا من از این عمرم بهره ُ درستی گرفته ام یا عمرم ضایع و تباه شده است! این حرف امیرالمؤمنین (ع) است: «الفِکْرُ یُوجِبُ الاعتِبارَ». چقدر هم به سرعت می گذرد! این درس است. (محرم ۱۴۰۰ - خوی)

* شما عکس های افرادی، مثل آیت الله بروجردی، شیخ انصاری، میرزای شیرازی یا میرزا حسن آشتیانی را نگاه کنید، اینها عکسشان هم نور دارد! مرحوم حاج میرزا حسن نوری از علمای قم می فرمود که وقتی آقای بروجردی در هامبورگ آلمان زمین خرید تا مسجد بسازد، یک دفتر بیست متری در آن زمین برای مراجعه مردم درست کردند. هنوز مسجد هم ساخته نشده بود. کنار دریاچه آلستر، عکس و نقشه مهندسی ساختمان و کنارش هم عکس آیت الله بروجردی را زده بودند. ایشان می گفت تا آن وقت که من خبر دارم، ۲۵ نفر از این مردان و زنان و جوانان آلمانی مسیحی، با دیدن عکس آقای بروجردی شیعه شدند؛ فقط با دیدن عکس ایشان، نه دیدن خودشان! ارزش در

چهره نمایان است و خودش را نشان می‌دهد. (محرم ۱۴۰۰- تهران، آستان مقدس امامزادگان عینعلی و زینعلی)

* یکی از علمای بزرگ که در شهرستانی بود و من سالی یک بار را به دیدنش می‌رفتم. اهل دل، اهل حال، اهل خدا و اهل خلوص بود و در حدی هم چشم داشت. ایشان مدتی هم از شاگردان مرحوم آیت‌الله بروجردی بود و خاطرات زیادی از ایشان داشت که برخی از آنها را بی‌واسطه برای خود من نقل کرد. از جمله گفت: ایشان در سن بالاتر از هشتاد با آن کار زیاد، حدود دو ساعت در سحر برای عبادت بیدار بودند. همچنین تا آخر سوره توبه را حفظ بود و قرآنش ترک نمی‌شد. ظهر و شب به اینجا می‌آمد و نماز می‌خواند. من هم به ایشان اقتدا کرده بودم. در جلسه استفتای فقهی هم شرکت می‌کردند و درس هم می‌دادند. یک انسان ۸۸-۸۰ ساله که دیگر سن او اقتضای این همه کار را نمی‌کرد، ولی ایشان انجام می‌داد! این عالم بزرگ در دوسه باری که به آن شهرستان رفتم، برای من تعریف کرد و گفت: هر وقت ایشان (یک بار هم من همین جریان را دیدم) خسته می‌شد، نمی‌گفت متکایی بگذارید تا من بخوابم، تکیه گاهی بگذارید تا من تکیه بدهم یا فعلاً در منزل را ببندید و دو ساعت کسی را راه ندهید تا خستگی من برطرف شود. ایشان خیلی که خسته می‌شد، دو پلک چشمشان را روی هم می‌گذاشتند و یک بار «یا الله» می‌گفتند، تمام خستگی‌شان می‌پرید. این اتصال است! (ذی‌الحجه ۱۴۰۰- قم، مسجد اعظم)

* آیت‌الله بروجردی وقتی وارد قم می‌شود، کلاً حوزه قم حدود هفتصد طلبه داشت، فقیرانه زندگی می‌کردند و با مشکلاتی روبه‌رو بودند. حدود شانزده سال، طلبه‌های قم را به هفت هزار نفر تبدیل می‌کند و در بین اینان، چه دانشمندان، فقیهان، مفسران و نویسندگانی تربیت می‌شوند! کم‌کم خیر کثیر وجودش به حوزه‌های دیگر ایران هم شروع به تالاف و اشراق می‌کند. سپس حوزه‌های اهل سنت هم کم‌کم از وجود این خیر کثیر الهی آگاهی پیدا می‌کنند و مشتاقانه با ایشان رابطه برقرار می‌کنند. این رابطه نهایتاً منجر می‌شود که مرجع بزرگ اهل سنت فتوا بدهد و بگوید مردم مسلمان معنا ندارد که ملزم به چهار مذهب باشند و بعد می‌گوید: «یَجُوز» بر همه مسلمانان که در کل عبادات و معاملاتشان از فقه آل‌محمد پیروی کنند. این یک شعاع از خیر کثیر وجود آیت‌الله

بروجردی است که موجش از کشورهای اسلامی هم گذشت و کم وارد آمریکا و اروپا شد.
(شوال ۱۴۰۰ - قم، مسجد اعظم)

* آیت‌الله بروجردی در این نود سال عمرش، حرف بی‌دلیل، بی‌ریشه، بی‌ربط، خلاف عقل و شرع نزد به‌طور عجیبی هم در حفظ آبروی مردم پافشاری داشت. آن‌وقت‌ها تلفن زیاد نبود و از این وسایل الکترونیکی هم نبود، در شهری خیلی دور از قم، یک روحانی خودش را بین مردم جا انداخته و باورانده بود که من وکیل آیت‌الله بروجردی هستم، مردم هم به او سهم امام می‌دادند، اما رسید نمی‌آورد و می‌گفت: من وکالت دارم و اینها را در راهی خرج می‌کنم که باید خرج بکنم. شاید چهار پنج سال پول‌های مربوط به آیت‌الله بروجردی را گرفته بود که یکی از تاجرهای آن شهر به‌طور اتفاقی به قم می‌آید و می‌گوید: من این دفعه یک پول حسابی بردارم و به دست خود آیت‌الله بروجردی بدهم. پول را می‌آورد، او را خدمت ایشان می‌برند

و کل پول را به آیت‌الله بروجردی می‌دهد؛ این داستان را که من می‌گویم، برای هفتاد سال پیش است و آن‌وقت مثلاً ۲۵-۲۰ هزار تومان که تقریباً با آن پول می‌شد شش تا خانه معمولی (نه کاخ سعدآباد) در تهران خرید. بعد به آقای بروجردی می‌گوید: یابن رسول‌الله، فلانی وکیل شماست؟ آقای بروجردی که اسم وکلای خودشان در شهرها را در دفتری نوشته بودند، دفتر را در فاصله زیاد از تاجر باز می‌کنند و می‌بینند که چنین کسی وکیل ایشان نیست؛ به آن تاجر می‌گوید: هرچه پول به او داده‌ای و هرچه مردم به او پول داده‌اند، قبول است؛ اما چون خرج من در قم زیاد است، از این به بعد، شما و دوستانتان که در آن شهر سهم امام می‌دهند، پول را برای خود من بفرستید. این آبروداری است و ما باید روش زندگی را از اینها یاد بگیریم. (محرم ۱۳۹۹ - خوی، مصلی امام خمینی (ره))

* عالمانی در محضر نورانی مرحوم آیت‌الله بروجردی نشسته بودند و هر کدام گوشه‌ای از خدمات این مرد بزرگ را به علم، فقه، مردم، دنیای اسلام و مکتب اهل‌بیت بیان کردند، ایشان هم گوش می‌دادند و عکس‌العملی نشان نمی‌دادند. مرد بزرگواری که در آن مجلس بود، نوشته است: عالمی هم به دیدن ایشان آمده بود، به ایشان فرمود که شما هم چیزی برای گفتن داری؟ مثل اینکه منتظر بود

بگویند، عرض کرد: بله چیزی دارم که بگویم. آیت‌الله بروجردی با آن عاطفه، مهربانی و اخلاق کریمانه‌اش فرمود: مطلبتان را بفرمائید. پیرمرد عالم با حال خاصی گفت: «خَلَصَ الْعَمَلُ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ» بَصِير «عمل باید خالص باشد! آن زرگری که می‌خواهد عمل را ارزیابی کند، بصیر است بصیر است. بینای به شخص، عملش، نیتش و عمق عمل اوست؛ آن مرد این را گفت و سکوت کرد و به پهنای صورت آیت‌الله بروجردی اشک سرازیر شد. همه ما هم در حد ظرفیت خودمان، باید این حال را داشته باشیم که وقتی یک آیه، مخصوصاً آیات عذاب قرآن یا روایت یا حقیقتی را شنیدیم، حالمان تغییر کند و بی تفاوت نمائیم. (ذی‌الحجه ۱۳۹۹ - قم، مسجد اعظم)

* من جوان دوازده‌سیزده ساله بودم و وقتی به ایشان اقتدا می‌کردم، در رکوع و سجود ایشان خسته می‌شدم؛ چون ایشان در ۸۸ سالگی، ذکر رکوع و سجودش هفت بار بود و دعای قنوتش هم طولانی بود. اگر ایشان نمی‌توانست به مسجد بیاید، عذری داشت و نمازش را در خانه می‌خواند، خادمش (من او را هم دیده بودم) می‌گفت: اگر نمازش را در خانه می‌خواند، چه نماز مغرب و عشا و چه نماز ظهر و عصر (آدم دیگر خیلی نمی‌تواند نماز ظهر و عصر را باور کند، ولی باید باور کرد)، داخل اتاق می‌رفت و در را از پشت می‌بست. بعد ما می‌فهمیدیم که وقتی چفت در را بلند کرد، یعنی می‌توانیم داخل برویم. من یک پیراهن از بقچه^۱ لباسشان به دستم بود که داخل بروم و پیراهنشان را بعد از نماز عوض کنند؛ چون از بس در نماز اشک ریخته بود، این پیراهن خیس بود. این طوری از خدا گدایی می‌کرد! (ذی‌الحجه ۱۳۹۹ - قم، مسجد اعظم)

ساخت مسجد هامبورگ

از اندیشه‌های ارزشمند و زیبای آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) عنایت فراوان ایشان در اعزام مبلغ به خارج از کشور بود و ایشان امکانات فراوانی را فراهم می‌کردند تا شیعه در جهان مطرح شود و بتواند اندیشه، آرمانها و ارزشهایش را مطرح کند و آنان را برای جهانیان باسبک نوین قدرت استدلال بیان کنند.

از جمله این حرکت‌های ارزشمند اعزام حضرت حجه الاسلام محققى به هامبورگ آلمان بود که در این اقدام ارزشمند که با توجه به درخواست ایرانیان مقیم آلمان برای⁽¹²⁾ سال 1357 ق انجام شد اعزام روحانی به آن منطقه انجام شد و استاد محققى که بااندیشه‌های نو آشنایی و به زبان خارجی نیز تسلط داشت به آن کشور فرستاده شد. حرکت سازنده و هشیارانه آیت الله بروجردی اقدامات شایسته استاد محققى در آن زمان بازتاب گسترده‌ای داشت و در روزنامه‌ها مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. یکی از این اقدامات احداث مسجد بزرگ هامبورگ بود که کلنگ آن بوسیله استاد محققى به زمین زده شد. در دعوتنامه مراسم افتتاح کار ساختمانی مسجد که به دو زبان فارسی و آلمانی منتشر شده و برای مدعوین فرستاده شد آمده است

با تایید خداوند متعال بر حسب دستور بزرگ پیشوای اسلامی عالم تشیع حضرت آیت الله العظمی الحاج آقا حسین طباطبائی بروجردی مدظله العالی بزرگترین مسجد اسلامی در هامبورگ بنا می‌شود. هیات ساختمان مسجد مفتخر است که بدین وسیله از جناب عالی برای انجام مراسم زدن اولین کلنگ دعوت نماید. صبح روز شنبه پانزدهم شعبان، روز فرخنده میلاد امام زمان حضرت حجه بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) (برابر 13 فوریه 1960) از ساعت ده و نیم ساختمان مجلل ما شروع می‌شود.

عمارت مقابل (gesellschaft(hansa)e.vruder در پایان انجام مراسم از عموم محترم در زمین مسجد) پذیرایی خواهد شد

از طرف هیات ساختمان مسجد ایرانیان در هامبورگ

نماینده حضرت آیت العظمی بروجردی

این مسجد که مسجد جعفری هامبورگ نامیده شد و در زمینی به مساحت 3800 متر در کنار دریاچه «آلستر» در هامبورگ ساخته شد، بزرگترین و جدیدترین مسجد اروپا است و دوهزار نمازگزار را در⁽¹³⁾ خود پذیرا است

مسجد ایرانیان در هامبورگ

نماینده آیت الله بروجردی در هامبورگ آقای محققى که با علاقه کامل به امور مذهبی و راهنمایی مسلمان آلمان اشتغال دارد و جلب اعتماد طبقات پیر و جوان را کرده، سال گذشته امکان خرید زمین بسیار مناسبی را برای مسجد در کنار دریاچه آلستر که یکی از زیباترین نقاط هامبورگ است به قیمت مناسب به عرض آیت الله رسانید و معظم له فوراً دستور فرمود کلیه مبلغ از ایران حواله و به این ترتیب زمین مسجد اکتیاع شد. روز شنبه 23 بهمن 1338 که مصادف با عید سعید مولود حضرت حجت بود (15 شعبان 1379) اولین کلنگ بنای مسجد مسلمان هامبورگ زده شد در مراسم جشن کلیه ایرانیان مقیم هامبورگ و عده ای از شخصیت‌های این شهر شرکت کرده بودند.

علاوه بر اعضای سرکنسولگری شاهنشاهی در هامبورگ آقای دکتر عزیزی راینز فرهنگی ایران در آلمان نیز برای حضور در جشن از کلن به هامبورگ آمده بود. آقای محققى شرح مؤثر و جامعی درباره تاریخچه و لزوم ایجاد بنای مسجد را بیان داشت و از توجهاتی که آیت الله مبذول فرموده اند تشکر کرد. بعد از متن تاریخچه به زبان فارسی و آلمانی در جعبه فلزی زیر اولین سنگ بنا قرار داده شد. آیه ای را که حضرت ابراهیم (ع) به هنگام بنای خانه کعبه نوشته بود بر روی لوحه سنگ تاریخ دوران پربرکت توقف استاد محققى در آلمان⁽¹⁴⁾. بنای مسجد مسلمان در هامبورگ حک نموده اند دیری نپایید و ایشان در سال 1383 قمری به ایران بازگشت. هشت سال کار و تلاش پیگیر و ثمرات فراوانی را به ارمغان گذاشت. وی در بازگشت به ایران به قم آمده و ساکن شدند و تا پایان عمر⁽¹⁵⁾. شریفشان در آن دیار پرخیر و برکت زندگی کردند.

آیت الله بروجردی و اندیشه های زیبا

از نکات قابل توجه و تحسین برانگیز در زندگی آیت الله بروجردی اندیشه های زیبا، گسترده و اصولی ایشان است که جزو افتخارات شیعه است. وی فکری باز و گسترده در تبلیغ جهانی تشیع سعی بلیغی داشت او به کشورهای زیادی نماینده فرستاده تا اندیشه های اسلامی و معارف شیعی را گسترش دهند. ایشان علاوه بر هامبورگ، در آمریکا، کراچی پاکستان، کویت، سودان، و مدینه و غیر آن

نماینده داشت. سبک استدلال و ورود و خروج در مباحث فقهی و اصولی و رجالی و نیز نوآوری های ارزشمندی داشت که به صورت سبکی نوین و خاص در آمد و عده ای از بزرگان خود در حال حاضر پیرو آن سبک اند. از ظرایفی که از محضر آیت الله بروجردی نقل شده چنین است که آقای محققى در سفرى که به ایران داشتند و از آلمان بازگشته بودند در خدمت آیت الله بروجردی اظهار نگرانی کردند که ما در آن جا مشکلی داریم و آن اینکه آقایان نوعاً همراه خانمهایشان به مسجد می آیند و متأسفانه وضع جمالشان مناسب نیست اگر سختگیری کنیم کار پیش نمی رود. چه باید بکنیم. آیت الله بروجردی فرمودند:

نه، سخت گیری نکنید به اقل حجاب اسلامی اکتفا بکنید. اینان بعداً که بیشتر آمدند و آشنا شدند، «درست می شوند. ابتدا سخت نگیرید.» آقای محققى از این وسعت نظر و دید باز آیت الله بروجردی آری این ظرافتها است که موجب تقویت دین می شود و البته با تسامح⁽¹⁶⁾. بسیار خوششان آمده بود و برخورد سهل انگارانه با اندیشه های دینی بسیار متفاوت است. استاد محققى در نامه ای که برای مرحوم سیدعلیرضا ریحان یزدی نوشته، چنین آورده است

بعضی از دختران آلمانی که به کیش مقدس اسلام مشرف می شوند»

⁽¹⁷⁾ «تدبر و آشنایی آنان به قرآن مجید از اکثر ما مسلمانان بیشتر است

آینه دانشوران، ص 92-12

آینه دانشوران، ص 483 به نقل از روزنامه اطلاعات 14 رمضان 1379-13

آینه داشوران، ص 480 481-14

آینه دانشوران، ص 482-15

همان، ص 95-16

مجله حوزه، ش 4344 ص 104، مصاحبه با آیت الله سیدحسین بدایا با اندکی دخل و تصرف -17

(ارتباط آیه الله بروجردی با امام زمان (علیه السلام

آقای سید حبیب الله حسینی قمی که از اهل منبر قم است و آقای حسن بقال که فعلاً در تهران است، با هم قرار می گذارند که یک سال شبهای جمعه به مسجد جمکران بروند و حوائج خود را از حضرت بقیه الله (روحی فداه) بگیرند، این عمل را یک سال انجام می دهند و تشریف برایشان حاصل نمی شود شب جمعه ای که بعد از یک سال بوده، آقا حسن به آقای سید حبیب الله می گوید: (بیا با هم امشب). (هم به مسجد جمکران برویم

آقای سید حبیب الله می گوید: (چون من یک سال به مسجد جمکران رفته ام و چیزی ندیده ام دیگر (به آنجا نمی روم

آقا حسن زیاد اصرار می کند که: (امشب را هم هر طور هست بیا با هم برویم، شاید نتیجه ای داشته باشد).

بالآخره حرکت می کنند و پیاده به طرف مسجد جمکران می روند در بین راه سید مجللی را می بینند که مانند کشاورزان (سه شاخ خرمن) روی شانه گرفته واز دور می رود

. آنها مطمئن می شوند که او حضرت بقیه الله (روحی فداه) است

آقای سید حبیب الله می گوید: (من وقتی چشمم به آن حضرت افتاد قضیه سید رشتی که در مفاتیح (نقل شده بیادم آمد. به آقا حسن گفتم: (برو واز آن حضرت چیزی بخواه

آقا حسن جلو رفت و سلام کرد و گفت: (آقا خواهش دارم با دست مبارک خودتان دشتی به من بدهید).

حضرت به او سگه ای می دهند، سپس رو کردند به من و فرمودند: (حاجت تو هم نزد آقای بروجردی است، وقتی به قم رفتی، نزد آقای بروجردی برو و بگو چرا از حال فلان کس که در مصر است غافلی؟) و چند جمله دیگر که سرّی بود به من فرمودند که به آیة الله بروجردی بگویم و بعد آن حضرت تشریف بردند.

آقا حسن وقتی به سگه نگاه کرد دید تنها روی آن خطّی ضربدر زده اند و چیزی بر آن نوشته نشده است.

بالأخره وقتی به مسجد جمکران رفتیم و قضیه را برای مردم نقل کردیم آنها سگه را در میان آب انداختند و از آن آب به قصد استشفاء آشامیدند و به سر و صورت خود مالیدند.

من هم پس از آنکه از مسجد جمکران به قم برگشتم به منزل آیة الله بروجردی رفتم ولی تا سه روز موفق به ملاقات حضرت آیة الله بروجردی در جلسه خصوصی نشدم.

روز سوّم که خدمت آن مرحوم رسیدم بدون مقدمه فرمودند: (سه روز است که من منتظر تو هستم کجائی؟)

(عرض کردم: (آقا موانعی بود که موفّق به ملاقات خصوصی نمی شدم).

آیة الله بروجردی فرمودند: (حاجت تو این است که می خواهی به کربلا بروی، لذا مبلغی پول به من دادند و من مطالبی که حضرت بقیه الله (روحی فداه) فرموده بودند به آیة الله بروجردی عرض کردم (و آیة الله بروجردی به آقا حسن گفتند: (چرا آن سگه را به افراد معصیت کار و ناپاک نشان می دهی؟

ضمناً من به آقای بروجردی عرض کردم: (آقا شما چیزی بنویسید که من گذرنامه بگیرم و به کربلا بروم).

آیه الله بروجردی فرمودند: (تو گذرنامه نمی خواهی، فلان دعاء را بخوان و از مرز عبور کن و به کربلا برو).

من هم همان روزها حرکت کردم و به طرف عراق رفتم، وقتی به مرز عراق رسیدم با آنکه همراهان من همه گذرنامه داشتند بیشتر از من که گذرنامه نداشتم معطل شدند و احدی از من مطالبه گذرنامه نکرد

آیت الله بروجردی، از نظر سخاوت و بخشش بسیار بلند نظر بودند و در مواقع حساس به فریاد مردم مستمند می رسیدند. از عجائب سخاوت ایشان این بود که اگر پولی از دست ایشان به دست کسی می افتاد، هر چند اشتباهی بود، پس نمی گرفت از جمله نقل است: هنگامی که در بروجرد زندگی می کردند، بخشی از املاک خود را برای کاری فروخته بودند، در این موقع، شخصی نیازمند به ایشان مراجعه می کند. ایشان مبلغی را که در پاکتی گذاشته بودند که به آن نیازمند می دهند، گویا وکیل خرج ایشان، اشتهاً به جای این پاکت، آن پاکت را که همه پول ملک در آن بود به نیازمند داده بودند! مرد نیازمند متوجه شده و پول را برمی گرداند، ولی ایشان قبول نمی کنند و می گویند پولی که داده ام پس نمی گیرم! به اهلش رسیده! (مجله حوزه، ش ۴۳، مزایا و خصائص اخلاقی آیت الله بروجردی)

گویند ایه الله بروجردی هر روز بعد ناهار مثنوی مطالعه می کرد. روزی خواست به اطاق مطالعه برود تا مثنوی مطالعه کند هاتفی ندا داد راه را گم کرده است! ایشان با این ندای غیبی از مطالعه مثنوی منصرف شدند..... مرحوم حضرت آیت الله بروجردی به آرشه تونگ دبیر وقت انجمن مبارزه با مواد مخدر و الکل سازمان ملل، در خصوص علت ممنوعیت الکل به میزان کم که موجب مستی نمی شود، جواب دادند که خبرگزاری حوزه مصاحبه با پیشوای بزرگ شیعیان جهان را بازنشر می دهد

بسم الله الرحمن الرحيم

اخيراً آقای دکتر چهارزی استاد محترم دانشگاه و دبیر انجمن مبارزه با تریاك و الکل ایران به اتفاق آرشه تونگ دبیر کل سازمان بین المللی مبارزه با الکل به حضور مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای حاج آقا حسین بروجردی پیشوای بزرگ شیعیان جهان شرفیاب شدند و سؤالاتی از حضرت آیه الله نمودند که متن سؤال ها و جواب هائی که حضرت آیه الله داده اند در زیر به نظر خوانندگان گرامی می رسد. شرح زیر جریان مشروح مصاحبه مزبور می باشد که آقای چهارزی آن را مفصلاً به رشته تحریر در آورده اند:

مصاحبه مهمی با پیشوای بزرگ شیعیان جهان

بر حسب تعیین وقت قبلی این جانب به اتفاق آقای آرشه تونگ دبیر کل سازمان بین المللی مبارزه با الککل به محضر حضرت آیت الله العظمی مشرف گردیدیم

حضرت آیت الله در صدر اطاقی جلوس فرموده و دورادور اطاق مذکور فقها و علما اعلام و آیات الله نقاط مختلفه کشور نشسته بودند. آقای حاج احمد خادمی ورود ما را اعلام نمود. اینجانب و آقای آرشه تونگ چنانچه معمول است کفش ها را در جلوی اتاق در آورده وارد اتاق شدیم و متفقاً برای دست بوسی به حضور ایشان رفتیم. حضرت ایشان نهایت احترام را برای ما قائل شدند و در کنار خود. امر به جلوس فرمودند

وضع ساده و بی ریای محضر ایشان و حضور داشتن آن همه از پیشوایان سالخورده و معمم که در قیافه هریک آثار تحقیق و تفکر آشکار می بود فوق العاده جلب توجه می کرد

حضرت آیت الله با قیافه جذاب و جبینی باز و نگاه آرام بخش از دیدار ما اظهار خوشوقتی و احوال پرسی فرمودند

اینجانب پس از ادای احترام و سلام و تعارف با حضار محترم چنین عرضه داشتم: حضرت آیت الله از اینکه موافقت فرمودید آقای آرشه تونگ به اتفاق این جانب شرفیاب شویم سپاسگزارم مشارالیه که عهده دار امور بین المللی مبارزه با الککل می باشد از اهالی کشور سوئیس بوده و بیش از ده سال بوده که به سمت دبیر کل وقت خود را به مبارزه با الککل در دنیا مصروف داشته است

دو هفته پیش از سوئیس به اندونزی برای شرکت در کنگره مبارزه با الککل رفته و اینک در مراجعت به سوئیس شائق دیدار تهران و پی بردن به اقدامات انجمن مبارزه با تریاک و الککل ایران بوده و چون مهمترین عامل مبارزه با الککل در کشور ما همانند مذهب مقدس اسلام و بزرگترین مرجع عالم اسلامی

و تشیع همانا حضرت آیت الله می باشند علی هذا فوق العاده علاقه به شرفیابی و دست بوسی حضرت عالی می داشت

چنانچه خاطر مبارک مستحضر است در جریان جنگ بین المللی دوم در اثر ازدیاد فقر و فاقه و مصائب و بدبختی های گوناگون تعداد زیادی از هموطنان ما گمراه شده و برای نجات خود از آلام و مصائب روحی به استعمال سم خانمان سوز تریاک و مشروبات زهر آگین الکلی متوسل می شدند.

بدین جهت آمار مصرف تریاک و مواد الکلی به ارقام سرسام آوری رسیده بود

جمعی از مؤمنین و علاقمندان به بقای ملت ایران گرد هم جمع شده و انجمن مبارزه با تریاک و الککل را تشکیل دادند نظر به اینکه استعمال تریاک در سرتاسر کشور نزد زن و مرد و بچه و پیر شهر نشین و دهاقین رائج شده بود بدوآ تمام هم خود را به مبارزه با استعمال تریاک مصروف داشتند و چنانچه به عرض مبارک رسید پس از دوازده سال مبارزه متوالی حسب الامر اعلی حضرت همایون شاهنشاهی قوانین پیشنهادی انجمن مورد تصویب مجلسین قرار گرفت و زراعت و تجارت و استعمال مواد افیونی قدغن گردید در این مدت جسته و گریخته اقدامات مؤثر و مفیدی نیز علیه مشروبات الکلی صورت گرفته است ولی هنوز قوانینی که در این مورد به مجلس شورای ملی ارجاع گردیده مورد تصویب قرار نگرفته است تا ریشه این بلیه عظیمی مانند بلای تریاک از بیخ و بن کنده شود

حضرت آیت الله چنین فرمودند: اقدامات شما و انجمن در مبارزه با تریاک بسیار مؤثر و سودمند بوده ولی شایسته است اقدامات مؤثرتری علیه استعمال مواد خمری صورت گیرد من به رئیس دولت پیغام فرستادم تا در این مورد توجه خاص مبذول دارند

در این موقع آقای آرشه تنگ پس از اظهار خوشوقتی و تشکر از پذیرفته شدن حضور ایشان خواستار شد تا به سئوالات ایشان پاسخ فرمایند. حضرت آیت الله اظهار خوشوقتی فرمودند

آرشه تونگ: حضرت آیت الله چرا استعمال الكل و مواد خمري در مذهب اسلام قدغن شده است؟

جواب: انسان به سبب داشتن عقل اشرف مخلوقات شناخته شده و منظور از خلقت وی همانا پیمودن راه تکامل در خداشناسی می باشد و دیعه گران بهای شعور و عقل که خداوند به ما داده برای حفظ آن هم دستوراتی امر فرموده است و در این باب پیغمبر اکرم (ص) استعمال و شرب مواد الکلی را که منجر به مستی و اختلال عقل می گردد حرام فرموده و وجوب این تحریم برای هر عقل سلیم مسلم قطعی می باشد.

سؤال: بلی اگر استعمال مشروبات الکلی به مرحله مستی رسد عقل و شعور را مختل می سازد ولی در مواردی که مقادیر کم استعمال شود که منجر به مستی نگردد در این مورد چه می فرمایند

جواب: وقتی دانسته شد که فضیلت انسان نسبت به حیوان همانا بواسطه داشتن عقل و شعور است و وقتی مسلم گردید که انسان موظف است در حفظ تکامل این موهبت های آسمانی که عقل و شعور و ادراک بشری می باشد سعی کافی مبذول دارد بنابراین شرب هر آنچه این قوا را سست و کند جایز نخواهد بود و قطع است که شرب مواد خمري به هر مقدار و اندازه ای که باشد مشار را تحت تاثیر قرار می دهد. علاوه بر این موضوع دیگری که درخور اهمیت است آنکه خداوند تبارک و تعالی به خصوصیات طبع بشری وقوف کامل دارد و از طبع زیاده طلبی مخلوق خود واقف است و بدین جهت اگر مقدار کم آن را جائز می شمرد تعیین حدود آن خالی از اشکال نمی گردید و بدین جهت برای اینکه بشر از بلیه مستی که با هستی او منافات دارد نجات یابد شرب جزء و کل آن را قدغن فرموده است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در قرآن کریم چنین می فرماید

يسئلونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير و منافع للناس و اثمهما اكبر من نفعهما»، و همچنين «
در آیه 92 سوره مائده می فرماید: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ
فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» و همچنين در آیه 93 سوره مائده فرمودند: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ
«الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ

آرشه تونگ: متجاوز از ده سال است که اداره امر مبارزه با الکل در دنیا بعده این جانب می باشد، در
این مدت با شخصیت های بزرگ ممالک مختلف اعم از مذهبی سیاسی و اجتماعی مذاکره و
مصاحبه های مفصلی داشتم ولی اذغان دارم که تاکنون هیچ کس در دنیا بیانات جامع و مستدلی
چنانچه آن حضرت فرمودند اظهار نداشته و فرمایشات شما بزرگترین سند ما برای مبارزه با شرب مواد
الکلی در دنیا خواهد بود. فی الحقیقه بزرگترین راه نیل به هدف همانا پیروی از دستورات و
فرمایشات آن حضرت می باشد بنام خود و تمام سازمان های بین المللی مبارزه با الکل از حضرت
آیت الله و همکاران ارجمند سپاسگزار بوده و امیدوارم به رهبری آن حضرت در این مبارزه مقدس
توفیق کامل نصیب گردد.

در پایان مصاحبه مجدداً به دست بوسی حضرت آقا نائل شده و از محضر حضرت آیت الله که
سادگی و شکوه واقعی آن آرشه تونگ را سخت تحت تاثیر قرار داده بود کسب اجازه نموده مرخص
شدیم.

آقای آرشه تونگ پس از مراجعت به سوئیس کتباً خواستار شده که مراتب احترام و شیفتگی و
سپاسگزاری ایشان را مجدداً به عرض حضرت آیت الله برسانم.

ایه الله بروجردی وقتی مشهد رفت حضرت آیت الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی، که خود از بزرگان روحانیت شیعه بشمار می آمد، پس از وانهادن محراب خویش به مرجع بروجردی به نجف شتافت.

مرجع شیعیان جهان، حضرت آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی، که از بیماری رنج می برد، جناب نهاوندی را مأمور اقامه جماعت در حرم امیرالمومنین کرد. شیخ نهاوندی دنباله این ماجرا را چنین بیان کرده است :

شب اولی که به جای ایه الله اصفهانی برای خواندن نماز جماعت رفتم، وقتی بر سجاده قرار گرفتم، آوایی شنیدم که گفت «عظمت ولدی عظمتک» - فرزندم (ایه الله بروجردی) را بزرگ داشتی من نیز تو را بزرگ داشتم - برگشتم، به همه سو نگاه کردم، مردم در صفهای جماعت نشسته بودند، کسی جز من پیام غیبی را دریافت نداشت.....همسر یکی از دانشجویان باردار بود. هنگام زایمان او را نزد پزشکی به نام اسماعیل موسوی برد. پس از زایمان، پزشک به پدر نوزاد گفت : این پسر را من نجات دادم، اگر من نبودم می مرد، دوست دارم نامش را اسماعیل بگذاری.

دانشجوی جوان نیز نام کودک را اسماعیل نهاد ولی دریغ که نوزاد از نخستین روز تولد در بیماری و درد فرو رفت. تلاشهای شبانه روزی پدر و مادر و مراجعه به پزشکان گوناگون سودمند واقع نشد و کودک میان دنیا و برزخ سرگردان ماند. دانشجو، که دستش از همه جا کوتاه می نمود، نزد استاد وارسته حوزه حضرت آیت الله العظمی بروجردی سفره دل گشاد و گفت : آقا، خداوند نوزادی به من داده که از نخستین روز تولد تاکنون پیوسته بیمار است، نمی دانم چه کنم

استاد مهربان فرمود : نامش را عوض کنید خوب می شود

دانشجو، که هرگز داستان سفارش پزشک و نامگذاری نوزاد را برای استاد نگفته بود، شگفت زده به ([خانه رفت، نام کودک را «امیر» نهاد و او را برای همیشه از بیماری و رنج رهایی بخشید]) 20

او پیوسته مراقب بود تا بی گناهی به زندان اتهام نیفتد و مؤمنی ناخواسته در دام اهریمنان جای نگیرد. بنابراین چون از مسأله متهم شدن یک مسلمان بی گناه به قتل فردی بهایی آگاه شد در نگرانی فرو رفت.

چند بهایی یکی از همکیشان خود را کشته، با نیرنگ جوانان مؤمن را به قانون سپردند. یکی از این جوانان به اعدام محکوم شد و حکم باید در روز نیمه شعبان به اجرا درمی آمد. این خبر مرجع پارسای قم را در نگرانی فرو برد. بی درنگ نامه هایی خطاب به شاه، نخست وزیر و آیت الله بهبهانی نوشته، به تهران گسیل داشت، سپس به هر که سودمند می دانست تلفن زده، قضیه را دنبال کرد تا سرانجام نیمه شب خبر لغو حکم اعدام را به وی رساندند. با شنیدن این خبر اشک از دید گانش روان شد و پروردگار را بسیار سپاس گفت. در این لحظه یکی از نزدیکان به اتاقش آمد و پرسید : شما هنوز بیدارید؟

مرجع بزرگ شیعه پاسخ داد : خیلی مهم بود ولی به خیر گذشت. هر وقت فکر می کردم خون مسلمان بی گناهی ریخته می شود، همه بدنم می لرزید و متحیر می ماندم که فردای قیامت جواب ([خداوند عالم را چه بگویم]) 26

آنچه گذشت در کنار خدمات رفاهی فقیه بروجردی به مسلمانان سراسر جهان، که تأسیس بیش از هزار مسجد، مدرسه، بیمارستان، کتابخانه، گرمابه و دبستان در ایران، عراق، لبنان، آفریقا و اروپا([27])، نمونه کوچکی از آن شمرده می شود، مرجع شیعیان را از محدوده مرزهای کشور فراتر برد و به شخصیتی جهانی تبدیل کرد. شخصیتی که شاعران و نویسندگان اهل سنت در شعرها و مقاله های خویش وی را می ستودند([28]) و شاهان شیعه و سنی برایش هدیه فرستادند. برای مثال زمانی ملک سعود، پادشاه حجاز، یک چمدان بزرگ حاوی پانزده نسخه قرآن کریم، قطعاتی از پرده خانه خدا و چیزهای گرانبهای دیگر نزد آن دانشمند وارسته گسیل داشت

سرور فقیهان شیعه تنها قرآن‌ها و پرده کعبه را پذیرفت و باقی را همراه نامه ای به ملک سعود بازگرداند و گفت چون هدیه نمی پذیرم. این را نیز نمی توانم قبول کنم ولی ناگزیر قرآن و پرده کعبه را می پذیرم و باقی را به رسم هدیه به شما بازمی گردانم تا هنگام دعا به یادم باشید([29]).....وزیر فرهنگ وقت همراه مسعودی، رئیس روزنامه اطلاعات، نزد ایشان شتافت. کسی که آنها را خدمت آقا برده بود دست مبارکش را بوسید، در پی او وزیر فرهنگ نیز چنین کرد ولی مسعودی از این کار سرباز زد. پس از معرفی، آقا درباره تاریخچه روزنامه نگاری، اهداف آن، اولین روزنامه نگار و... سخن گفت. آنگاه پرسشی جغرافیایی مطرح کرد و چون وزیر فرهنگ از پاسخ باز ماند خود به تبیین پاسخ و توضیح آن پرداخت

هنگام خداحافظی مسعودی پیش از همه دست آقا را بوسید و پس از بیرون آمدن گفت: آقا چنان ([پیرامون روزنامه نگاری صحبت کرد که گویا یک روزنامه نگار است])30

روزی دیگر سرتیپ رزم آرا خدمت گوهر یگانه دریای فقاقت شتافت تا قبله نمای اختراعی 2. خویش را به وی بنمایاند. آقا درباره نجوم و ریاضی مطالبی بیان کرد. سرتیپ پس از خروج گفت: من خیال می کردم آقا تنها در فقه و اصول مجتهد است ولی معلوم می شود در هر فنی تخصص دارد چون مطالبی که امروز اظهار داشت از مسایل دقیقی است که حتی بسیاری از استادان از آن آگاهی ندارند([31]).....دربار و مرجعیت

دربار از مشکلات پیوسته فقیه پاكرأی بروجرد به شمار می آمد. تبلیغات پر حجم روزنامه ها و مجلات وابسته در راه دین زدایی و دور ساختن مردم از فرهنگ اصیل اسلامی مرجع بیدار شیعه را رنج می داد. بنابراین گاه بر می آشفته و خشمگینانه به شاه هشدار می داد. روزی به اقبال، نخست وزیر وقت، گفت: پدرش (رضاخان) بی سواد بود ولی یک مقدار شعور داشت. اما این شعور هم ندارد و چیزی ([ملفت نمی شود])33

گاهی از پذیرش او خودداری می کرد و می فرمود: حتماً می خواهد همانطور که چند تا عکس با زنش در این مسافرت گرفته است بیاید با من هم عکس بگیرد

و زمانی به شدیدترین وجه ممکن در برابر نقشه های او می ایستاد. برای مثال وقتی شاه مسأله تغییر خط ایران از فارسی به لاتین را مطرح کرد و در این راه تبلیغات فراوان انجام داد، مرجع دلاور شیعه چون سدّی آهنین در برابر دربار ایستاد و گفت: ... من تازنده ام اجازه نمی دهم این کار را عملی کنند به([هرجا که می خواهد منتهی شود])34

خاطرات زندگانی آیت الله بروجردی، ص 61 - 63 - [18]

همان، ص 65 - 71 - [19]

خاطره از استاد معظم حضرت آیت الله حرم پناهی دام ظلّه - [20]

همان - [21]

زندگینامه آیت الله بروجردی، ص 170 - 171 - [22]

خاطرات زندگانی آیت الله بروجردی، ص 89 و 126 - [23]

مجله نور علم، شماره 12، آبان 1364، ص 97 - [24]

همان - [25]

خاطرات زندگانی آیت الله بروجردی، ص 85 - 81 - [26]

زندگینامه آیت الله بروجردی، ص 139 - [27]

همان کتاب، ص 172 - 173 - [28]

همان، ص 113 - 114 - [29]

خاطره از استاد معظم حضرت آیت الله حرم پناهی دام ظلّه - [30]

زندگینامه آیت الله بروجردی، ص 94 - 93 - [31]

مجله نور علم، شماره دوازده، آبان 1364، ص 87 - 89 - [32]

زندگینامه آیت الله بروجردی، ص 97 - [33]

مجله حوزه، سال هشتم ش 1 و 2، ص 115 و 116 - [34]

حجت الاسلام و المسلمین میرزا حسن نوری می گوید:

در این چند سالی که اینجانب در خدمت آیت الله بروجردی بودم ، هرگز وی را بدون عمامه یا قبا ندیدم ، همیشه به صورت دو زانو می نشست ، هیچ گاه آن مرحوم را در حال نشستن ، غیر از این حالت ندیده ام .

ایشان از درد پا بسیار ناراحت بود. آقایان پیشنهاد کردند، هنگام درس که روی منبر قرار دارند، دو زانو نشینند و پاها را روی پله منبر قرار بدهند. ایشان ، با تعجب فرمود: چطور ممکن است این کار را انجام بدهم ، آقایان نشسته اند! آقایان تشریف دارند!^۲

حضرت آیت الله صافی گلپایگانی “دامت برکاته” شاگرد ایشان می نویسند آیت الله بروجردی به امامان (علیهم السلام) بسیار احترام می گذاشت و محبت داشت. یک روز در منزلشان مجلسی بود. در آن مجلس شخصی با صدای بلند گفت

... برای سلامتی امام زمان و آیت الله بروجردی صلوات

در همان حال ایشان در حیاط قدم میزد، با شتاب و ناراحتی به طرف در بیرونی آمد و با عصا محکم به زد! به طوری که آقایانی که در بیرون بودند ترسیدند که نکند جریانی اتفاق افتاده باشد :چندین نفر به طرف در اندرونی رفتند که ببینند چه خبر است؟! آیت الله بروجردی فرمودند که این که بود که اسم مرا در کنار نام مبارک امام زمان “علیه السلام” آورد؟! این مرد را بیرون کنید و دوباره به خانه راهش ندهید.

”همگان، مبهوت عظمت آیت الله العظمی بروجردی“ قدس سره

حضرت آیت الله صافی گلپایگانی مدظله در این باره نوشته اند

دانشمند معروف شیخ باقوری وزیر اوقاف مصر، در اثر یک ملاقات، چنان مجذوب او شد که همه تذکرات ایشان را به سمع اجابت شنید.

و در ضمن نامه ای که از آنجا به عرض ایشان رساند، وعده انجام همه را داد و عبارتش نسبت به آن وعده ها این بود:

لا یزال یخلد فی کیانی، یعنی: برای همیشه در روح و جان من ماندگار خواهد بود.

مرحوم علامه شیخ محمد تقی قمی، مؤسس دارالتقریب در مصر می گفت: آن گاه که نامه حضرت آقا را به شیخ مجید سلیم (رئیس و شیخ سابق الأزهر) تسلیم می کردم

بر می خاست، می ایستاد، نامه را می گرفت و می بوسید! و نیز شیخ محمد شلتوت، صاحب آن فتوای تاریخی هم بر می خاست و به احترام می ایستاد و نامه را دریافت می کرد

بی شک در عصر ایشان، در بین همه علمای فرق، کسی اعلم از ایشان در فقه فرق نبود.^۳

منبع: فخر دوران، نوشته آیت الله صافی گلپایگانی مدظله، ص ۱۸^۳

آن مرد بزرگ گاه در لابلای بحثهایی که در درس می فرود در برابر اشکالات بیجا کمی عصبانی می شد (البته نه آنچنان عصبانیتی که او را در خلاف رضای خد وارد کند) ولی پس از درس ، سخت از آن عصبانیت پشیمان می شدند، دنبال طرف می فرستادند وازاو عذرخواهی می کردند. گاهی برای جلب محبت او کمکهای مالی نیز می کردند

خلاصه : تا رضایت او را کاملا جلب نمی کردند، آرام نمی گرفتند از این جهت ، در میان دوستان این : مزاح معروف شده بود که

! [عصبانیت آیه الله بروجردی مایه برکت است]

گاه ، به این هم قناعت نمی کردند، روز بعد، هنگامی که بر منبر تدریس می نشستند، در حضور جمع شاگردان ،از آن فرد عذرخواهی می کردند. در حالی که می دانیم میان شاگردان و استادان این مسائل ، معمول ، نیست . استاد به منزله پدر، و شاگرد، همچون فرزند است و توبیخ و خشونت پدر برای فرزند گوار است

هرگز مطالعه را فراموش نمی کرد و در تمام طول عمرش ، ساعاتی برای مطالعه داشت .از ایشان نقل می کردند که فرموده بود

من از مطالعات علمی خسته نمی شوم ، بلکه هرگاه که از کارهای دیگر خسته می شوم ، با مطالعات علمی خستگی خود را رفع می کنم

گاه دستور می دادند: در خانه یا اطاق را در ساعات معینی ببندند و مراجعین را نپذیرند، تا ایشان بهتر .بتوانند به مطالعات علمی خود برسند

می فرمود

در دوران جوانی ، گاه شبها چنان گرم مطالعه می شدم که با صدای موزن متوجه می شدم صبح [طلوع کرده است و من هنوز غرق مطالعه بودم

:آنان که با این مرد بزرگ ، معاشرت داشتند، نقل می کردند

ایشان ، غالبا در نیمه دوم شب از خواب بر می خاست و به مطالعه و عبادت مشغول می شد. این روش . تا آخر عمر با برکتش ادامه داشت

داستانی از خودم عرض کنم : برای اولین بار، در نوجوانی کتابی نوشته بودم به نام [جلوه حق] این کتاب ، درباره اشتباهات متصوفه و طرفداران عرفان التقاطی بود. کتاب را خدمت آیه الله بروجردی . فرستادم . یک روز، ایشان دنبال من فرستادند خدمتشان رفتم

:فرمودند

! [فلانی ، کتاب تو را از اول تا به آخر مطالعه کردم]

به دنبال آن ، جمله تشویق آمیزی فرمودند که از ذکر آن صرف نظر می کنم . ولی بیش از آنچه آن سخن تشویق آمیز در من اثر گذاشت ، جمله [تمام کتاب را از اول تا به آخر مطالعه کردم] اعجاب مرا برانگیخت که یک مرد بزرگ ، در آن سن و سال ، با آن همه مشغله ، چگونه حوصله دارد کتابی که اولین قلم یک طلبه نوجوان است ، از آغاز تا پایان مطالعه کند؟

هنگامی که در بروجرد بودند، املاکی را که پدر به ارث برده بودند، قسمت کردند و نیمی از آن را در یکی از ساله، که مردم در فشار و سختی زندگی می کردند، فروخته و به مستمندان دادند و به سنت جد بزرگوارشان امام مجتبی (ع) اقتدا کردند. 9

از عجائب سخاوت ایشان این بود که :اگر پولی از دست ایشان به دست کسی می افتاد، هر : چند اشتباهی بود، پس نمی گرفت !از جمله شنیدم

هنگامی که در بروجرد زندگی می کردند، بخشی از املاک خود را برای کاری فروخته بودند، 2 در این موقع ، شخصی نیازمند به ایشان مراجعه می کند. ایشان مبلغی را که در پاکتی گذاشته بودند که به آن نیازمند بدهند، گویا وکیل خرج ایشان ، اشتباها به جای این پاکت ، آن پاکت را مجموع پول ملک در آن بود، به آن نیازمند داده بود. بعدا آن مرد نیازمند، متوجه می شود که باید اشتباهی صورت

گرفته باشد. پول را بر می گرداند، ولی ایشان قبول نمی کنند و می گویند پولی را که داده ایم پس نمی گیریم!

روزی در بیرون منزل خودشان در قم ، که مرکز آرباب رجوع بود، نشسته بودند که شخصی مقداری سهم امام (ع) به ایشان داد. در همین موقع که پول در برابر روی ایشان بود، بادی وزید و اسکناسها را به اطراف پخش کرد، طلابی که در آن جا بودند پول را جمع کردند که به ایشان بدهند قبول نکردند ! و فرمودند: پس نمی گیرم . به اهلش رسیده

آیه الله بروجردی ، به نظافت و پاکیزگی ، اهمیت خاصی می داد، حتی در موقعی که روزهای آخر عمرش را در بستر بیماری می گذراند و پرفسور [موریس] ، متخصص قلب ، از پاریس برای معالجه ایشان به قم دعوت شده بود، وقتی آمد خدمت ایشان ، چنان تحت تاثیر جذبه ظاهری و معنوی آن مرد بزرگ قرار گرفت که گفته بود

[هیچ مقام روحانی تاکنون ، مرا این اندازه تحت تاثیر قرار نداده است]

بعضی از اصحاب ایشان نقل می کردند: قبل از این که پرفسور موریس ، به خدمت ایشان بیاید، باین که به شدت از ناراحتی قلب رنج می بردند، فرموده ند

[.شانه ای بیاورید تا من محاسن خودم را مرتب کنم زیرا پیشوای مسلمین نباید نامنظم باشد]

آیه الله بروجردی ، با کارهایی که از ناحیه دولت یا مجلس انجام می گرفت و یا در شرف انجام گرفتن بود و بر خلاف موازین اسلامی بود، مخالفت می کرد. در این گونه موارد، ملاحظه هیچ چیز و هیچ کس را نیم کرد و تا آن مقدار که قدرت داشت ، اقدام می کرد. ابتدا ملاحظه کسی را نمی کرد، خواه شاه باشد یا غیر شاه نمونه این مطلب ، قضیه اصلاحات ارضی است . شخص شاه ، لایحه اصلاحات ارضی را به مجلس داد و سپس راهی اهواز شد. دستور داده بود که : مجلس در اسرع وقت لایحه را به تصویب برساند و بازگشت ، تحویل وی شود

همین که آیه الله بروجردی مطلع شدند، نامه ای نوشتند به رئیس شورای ملی (سردار فاخر) و نامه ای هم نوشتند برای آقای بهبهانی که پیگیر نامه ایشان به رئیس مجلس، باشد تا سر وقت به مجلس برسد و تاخیری نیفتد و فردا بهانه کنند که: بله، نامه شما به ما نرسیده است. به خود آقای بهبهانی هم نصیحت کرده بودند که:

شما در این رابطه مسئولیت دارید. پدر شما خون بهای مشروطیت ایران است. درباریان و مجلسیان [باید از شما اطاعت کنند. شما در امور خلاف شرع، باید حساس و فعال باشید

نامه آیه الله بروجردی، هنگام نواختن شدن زنگ مجلس به دست رئیس مجلس رسیده بود. رئیس: برای نمایندگان نامه را خوانده بود. مفاد نامه این بوده است که

از نمایندگان مسلمان باعث تعجب است که در غیاب شاه، لایحه خلاف اسلامی را طرح کرده و [در صدد تصویب آن هستند. این لایحه، خلاف اسلام و شریعت است. من تا زنده هستم، نخواهم گذاشت چنین خلافتی در این مملکت، اجرا شود

. این نامه، باعث شد، لایحه مسکوت بماند:

پس از این جلسه، سردار فاخر به همراه صدرالاشراف (رئیس مجلس سنا) راهی اهواز شدند و مطلب را به شاه گفتند. شاه خودش را به تجاehl زده بود و گفته بود: مگرایشان با این لایحه مخالفند؟ دکتر اقبال به من گفته بود که ایشان مخالف نیستند. دکتر اقبال، بعد اظهار می کرد که: اصلا چنین نبوده و شاه عمداً این حرف را به من بسته است

. بله، اگر آیه الله بروجردی به موقع از کارهای خلاف شرع اطلاع می یافت اقدام می کرد

ملاحظه شاه یا غیر شاه را نمی کرد. باره، نمایندگان دربار را با تحقیر رد می کرد و راه نمی داد. با پاسخهای تند، ملاقاتها را نمی پذیرفت. این که بعضی این گونه می پندارند که آیه الله بروجردی، با دربار مرتبط بود و اگر دربار، کاری می خواست انجام بدهد، با دست ایشان یا با سکوت ایشان انجام می داد، اشتباه محض است. کارهای خلاف را تا آن جا که مطلع می شد، با کمال جدیت و شجاعت

جلوگیری می کرد. البته گاهی کاملاً موفق می شد اقداماتش موثر می گشت و گاهی موثر نمی شد. این دربار و دولت بود که : به موقعیت آیه الله بروجردی نیازمند بود و باید ملاحظه ایشان را می کرد، نه بالعکس.

البته باید وضع آن زمان را هم در نظر گرفت. الان مردم همه در انقلاب آماده اند، پذیرایند، اما آن زمان چنین نبود. مردم، سابقه فشارهای رضاخان را داشتند. در اثر وحشت و کشتارهای رضاخان، رمق از مردم گرفته شده بود، لذت، نفسکش در آن زمان پیدا نمی شد. آیه الله بروجردی، مطمئن بود که : مردم آمادگی ندارند و آنچنان پشتیبانی از طرف مردم نیست.

روی این حساب، در کارهای جزئی گاهی تشر می زد و گاهی ساکت می شد، ولی این که تسلیم دربار باشد، هرگز. باره، شاه به بهانه مسافرت، بازگشت از مسافرت، تقاضای ملاقات می کرد، ولی ایشان نمی پذیرفت. آیه الله بروجردی، اهل تظاهر نبودند و اصحاب ایشان هم اجازه بازگویی اقدامات ایشان را نداشتند، لذا بسیاری از اقدامات ایشان، مخفی ماند. دربار هم، به خاطر شیطنتی که داشت، نمی خواست معروف شود که : بین آیه الله بروجردی و دربار، بی اعتنایی و یا تضادی هست.

یادم هست : کسی از شیراز نامه ای برای آیه الله بروجردی فرستاده بود و در آن نامه نوشته بود: شما که در نامه هایتان برای دولت یا دربار، چنین و چنان می نویسید، آیا اطلاع دارید که شاه چگونه است. عکسی از شاه با همسرش، که بی حجاب بود، از روزنامه ای جدا کرده بود و فرستاده بود.

:آیه الله بروجردی، فرمودند

صاحب نامه متوجه نبوده که به این اندازه ها اطلاع دارم لکن چه باید کرد که موضوع، فشاراجانب در کاراست و من بیش ازاین، مصلحت نمی دانم که دولت تضعیف شود، زیرا شاه از خودش اختیاری ندارد و تحت فشار دولتهای بیگانه است.

یک طرف روسها و طرف دیگر غرب و آمریکا و خواسته های خود را تحمیل می کنند. اگر شاه، احساس کند که موقعیتش بیگانه می شود، لذا کوشش ما این است که : خیلی احساس ضعف

نکند. اگر گاهی مماشات می شود، به این جهت است . مصالح مملکت و اسلام را به او تذکر می دهیم ..اما جوان است و مغرور

ناراحت بودند که دولت از یک طرف ، تحت فشار بیگانگان و تحت تاثیر آنهاست و از طرف دیگر، ما هم قدرتی نداریم . برای مردم رمقی نمانده است ، مردم متحد نیستند. می فرمودند : [قصه ما داستان مشک آب خالی و پرهیز است . کسی مشک خالی به دست داشت و مردم نمی دانستند خالی [است . او هم پیوسته مردم را بر حذر می داشت که خیس نشوید، مواظب باشید

گاهی تشری به دربار می زنیم .اما می دانیم که مردم آمادگی ندارند و اگر تهدید و فشاری پیش بیاید، شانه خالی خواهند کرد. این گونه نیست که تا پای جان بایستند.) بله ، آن زمان ، وضع چنین بود

خداوند عالم ، لطف و محبت کرد و همین مردم را متحول کرد که چنین امام خمینی را همراهی کردند. اگر این مردم مانند آن زمان می بودند و وضع روحی و فکری آنان مثل آن زمان می بود، حضرت امام هم موفق نمی شدند روحانیت مثل این زمان احترام نداشت . مردم مانند امروز، طرفدار و فدایی علماء نبودند. در ذهن عوام ، تصور نادرستی از روحانیت القاء کرده بودند. اگر یک مامور جزء، به یک عالم محترمی جسارت می کرد، کسی مانع نمی شد. چه بسا همراهی و مسخره هم می کردند. اگر حادثه ای پیش می آمد، اکثر مردم به خاطر ناآگاهی و تبلیغات دشمن ، نه تنها از روحانیت حمایت نمی کردند که ملامت هم می نمودند. افراد نادان و اوباش ، برای خود آیه الله بروجردی . مزاحمت ایجاد می کردند و باعث اذیت ایشان می شدند، تا چه رسد به افراد دیگر

در قم ، معروف شده بود که روزنامه های تهران ، مطالبی نوشته اند که مخالف ضرورت اسلام است . این عمل ، باعث تحریک عده ای ، از جمله مرحوم تربتی واعظ شده بود. برخی از مردم ، جلوی فرمانداری جمع شده بودند تا اعتراض کنند. فرماندار، قول پیگیری می دهد و جمعیت متفرق می شوند. فردای آنروز، جمعیت انبوهی حدود یک ساعت به غروب ، به طرف فرمانداری می روند تا از نتیجه اقدامات فرماندار با خبر شوند. فرماندار که متوجه می شود، دستور می دهد درهای فرمانداری را

ببندند. درگیری به وجود می آید و تیراندازی می شود. عده ای مجروح شدند و گفتند که : یک نفر هم شهید شده است . پس از آن ، جمعیت به طرف منزل آیه الله بروجردی آمد. دو نفر از روسای آن جمعیت را که من می شناختم : یکی آقای خلخالی بود و دیگری آقای مبلغی . جمعیت ، کوچه ها و خیابان را فرا گرفته بود. آیه الله بروجردی که خبردار شد، ناراحت شد و به حاج میرزا محمدحسین فرمود:

به مصدق السلطنه تلفن کن و بگو اگر نمی توانی مملکت را اداره کنی کنار برو تا کسی دیگر بیاید و [مملکت را اداره کند].

دکتر مصدق ، سه نفر مامور عالی رتبه را به قم فرستاد تا دستورات آیه الله بروجردی را در این زمینه اجرا کنند. آن سه نفر عبارت بودند از: سرتیپ مدبر، ملک اسماعیلی ، (معاون نخست وزیر) و یک نفر هم از دادگستری .

یکی از نتایج این جریان ، این بود که : سیدعلی اکبر برقی را از قم تبعید کردند و فعالیت حزب توده هم ، محدودتر شد

یک صفات بارزی که در آیه الله بروجردی بود، این بود که حاضر نبود به خاطر فرزندانش به جهنم برود. نوع، آقایان در رابطه با فرزندانشان در می مانند و از این ناحیه ، ضربه به آنان وارد می شود ولی آیه الله بروجردی و امام خمینی ، بسیار برای امر مواظبت می کردند و نمی گذاشتند بر مرجعیت اسلام ، که آبروی آن آبروی اسلام است ، از جانب فرزندانشان لطمه ای وارد شود

به عنوان نمونه : یک مرتبه ، برخی خدمت آیه الله بروجردی رسیدند، گفتند: آقا زاده را بفرستید تا اقامه نماز بکنند

ایشان بسیار ناراحت شدند و فرمودند :چه می گوید؟ مگر شما اسلام را ملعبه می دانید که این حرفها را می گوید

، شایع بود که : همسر نخست وزیر وقت ، بهائی است . به همین خاطرایشان از پذیرفتن او برای ملاقات خودداری می نمود. تااین که پس از تلاشهایی بسیار،ایشان موافقت کرده بودند

یادم هست : شب آن روزی که قرار بود ملاقات صورت بگیرد، در روزنامه خواندم :[به دستور [نخست وزیر، در تهران خانه زن تاسیس می شود

خبر روزنامه را نوشتم . آخرهای شب که شد، بردم بیت آقا و دادم به مشهدی اسماعیل و گفتم :این نوشته را به آقا بدهید. صبح زود، قبل از طلوع آفتاب ، کسی از طرف ایشان آمد دنبال من . خدمتشان رفتم . دیدم : خیلی ناراحتند

.فرمودند: نیاید. نیاید

.منظورشان نخست وزیر بود

آقا بسیار ناراحت بودند. بعضی هم ناراحت شده بودند که چرا من با رساندن این خبر به آق، سبب . ناراحتی معظم له شده ام

عرض کردم : آق،اگر بناست این قدر عصبانی شوید، من دیگر برای حضرت عالی چیزی نمی نویسم .

. فرمودند: آقا! من عمرم را کرده ام

.(منظورشان این بود که : نباید به راحتی من ، مطالب از من مکتوم بماند)

. فرمودند: آخراین شخص دارد می آید. باین وضع ، چگونه او را بپذیرم

بنابراین شد که : وقتی نخست وزیر آمد، آقا به شدت به اواعتراض کند و نارضایتی خود راازاین عمل .اعلان نماید

. فرمود: پس تو هم ،این جا باش

پذیرفتم

نخست وزیر آمد. خیلی مودب نشست . پس از احوالپرسی و تعارفات معمول ، راجع به کارهایی که دولت در خوزستان کرده بود گزارش داد

آیه الله بروجردی ، تا آخر جلسه ، به او بی اعتنائی کردند، حتی صورتشان را هم از او برگردانده بودند. صحبت‌های نخست وزیر که تمام شد، ایشان با عصبانیت فرمودند

[خانه زن دیگر چیست ؟]

نخست وزیر وقتی این عصبانیت و آن بی اعتنائی را دید، به کلی منکر اصل قضیه شد. از همان وقت ، مساله به فراموشی سپرده شد

ادب

رعایت ادب ، نمونه بودند، حتی در مقام اشکال عملی به دیگران ، ادب خاصی داشتند. اگر می خواست به سخن کسی اشکال بکند، ابتدا، نقاط مثبت آن شخصیت را بر می شمرد و از او تجلیل می کرد، سپس انتقادش را می گفت . در نقد و بررسی انظار افراد، ذره ای به شخصیت افراد لطمه وارد نمی شد

: نمونه هایی در خاطرم هست ، برای شما عرض می کنم

در مبحث صلوه ، به مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری اشکال داشتند. ابتدا شروع کردند 1. به تحلیل از کتاب صلاه ایشان و فرمودند

. من تاکنون کتابی به این کم لفظی و پرمعنایی ندیده ایم

. آنگاه ، اشکال خودشان را مطرح نمودند

مرحوم حاج شیخ عباس قمی ، درباره روایتی نظری داده بودند. عده ای از آیه الله بروجردی ، از 2. صحت و سقم این نظر سوال کردند. ایشان ، ابتدا زحمات شیخ عباس قمی را مفصل بیان کردند، آنگاه نظر خود را بیان کردند

یا به هنگام اشکال بر نظری از نظرات شیخ طوسی ، رحمه الله علیه ، در مقام اعتذار بر می آمدند و 3. می فرمودند: مرحوم شیخ طوسی ، باین همه تالیفاتی که داشته ، مقدار وقتی که برای این موضوع صرف نموده ، بسیار اندک بوده است لذا این نظر را داده است

اجتناب از تملق و چاپلوسی

ایشان اگر درباره کسی سخن می گفت ، هیچ گاه افراط و تفریط نمی کرد. هم خودش تملق نمی کرد و هم از تملق دیگران خوشش نمی آمد

: به عنوان مثال : آقای که فرد ملائی بود و در تعبیر خواب هم وارد، گفت : کسی خواب دیده است : [تمام صفحات قرآن از بین رفته است و تنها یک صفحه مانده است]

! [من تعبیر کرده ام :] آن صفحه باقی مانده جناب عالی هستید

مرحوم آیه الله بروجردی ، بسیار ناراحت شدند، به طوری که با آن آقا دعوا کردند و فرمودند : [چرا این حرفها را می زنید]

یا شاعری درباره امیرالمومنین (ع) شعری گفته بود و چند بیتی هم درباره آیه الله بروجردی سروده بود. سروده اش را آورده بود خدمت ایشان . روش آیه الله بروجردی این بود که : به شاعرانی که برای ائمه (ع) شعر می گفتند صله می دادند

این آقا شعرش را که خواند، آیه الله بروجردی ، به او صله ندادند. باین که برای امیرالمومنین (ع) شعر خوبی گفته بود. چند بار، خدمتشان عرض کردم :ایشان شعر خوبی گفته اند

:آقا با عصبانیت ، فرمودند

. این دروغها چیست که درباره من گفته است . کجا من گفتم اینها را بگوید

. عرض کردم : شما فقط برای شعرالمومنین (ع) صله بدهید، چون انصافا شعر خوبی است

خلاصه با زحمت زیاد،ایشان را قانع کردیم که به این آقا هم صله ای بدهند

خیلی در این امور دقت داشتند که تعبیره، هیچ وقت ، خلافت واقع نباشد

یادم هست : یک وقتی من و آقای اخوی ، به همراه ایشان ، در داخل حیاط نشسته بودیم . خدمتکار آمد گفت : عده ای از مردم آمده اند خدمت شما برسند

. آقا فرمودند: من حال ندارم خسته ام

عرض کردم : بروند بگویند: آقا مسرور شدند و سلام رساندند. ولی الان نمی توانند بیایند

! آقا فرمود: مسرور نشدم که بگویند مسرور شدم

اشتیاق به دانش

.آن بزرگوار،از مذاکره علمی و مطالعه ، هیچ گاه خسته نمی شد

یادم هست :ایشان گاهی اوقات ،از کارهای روزانه و مراجعات ، به شدت خسته می شدند، به طوری که مراجعات را نمی پذیرفتند و به استراحت می پرداختند. در همین حال ،اگر از ایشان مطلبی را سوال می کردیم ، فوراً ، بر می خاستند و می نشستند و به پاسخ و مذاکره می پرداختند

. به ایشان عرض می کردیم : آقا! شما الان فرمودید: خسته ام باید استراحت کنم

. [پاسخ می دادند :] من از کارهای علمی خسته نمی شوم

گاهی اوقات ،اظهار تاسف می کردند که من وقتی در بروجرد بودم ، فراغت مطالعه و تحقیق داشتم ، ولی این ج ، همه اش گفتار اموری شده ام که مرا از تحقیق واداشته است

تشویق فضیلتی مستعد

نسبت به طلبه هایی که اهل تلاش و کوشش بودند،اظهار علاقه می کردند و آنان را مورد تشویق قرار می دادند

یادم هست : یکی از طلبه های فاضل ، که درامتحانات موفق بود، خدمت ایشان مقداری سهم امام آورده بود.

من عرض کردم : آقاایشان از طلبه های خوب هستند

پول آقا تمام رابه خود این اقا برگرداند به مناسبتی از خوبی امتحان این آقا گفتم .ایشان ، مجددا به آن طلبه پول دادند

. باز به مناسبتی ، گوشه ای از امتحان ایشان را گفتم

. آن مرحوم ، برای بار سوم نیز، به ایشان پول دادند

.این چنین ،افراد بااستعداد و خوب را مود تشویق قرار می دادند

مرحوم آیه الله بروجردی ، در برابر شاه از موضع قدرت ، برخورد می کردند. من شاهد برخوردهای ایشان با شاه بودم

. آن مرحوم ، در برخورد با شاه ، بین او و دیگران تفاوتی نمی گذاشت

از باب نمونه :از سفر خوزستان بر می گشت به راه آهن قم که رسیده بود، برای ملاقات با آیه الله . بروجردی توقف کرده بود. آیه الله بروجردی خبر رسید که شاه ، خواهان ملاقات با شماست

:ایشان ، در کمال بی اعتنایی فرمودند

حتم، می خواهد، همانطور که چند تا عکس با زنش دراین مسافرت گرفته است ، بیاید با من هم [عکس بگیرد]

:نمونه دیگر: ثری، زن شاه ، حرف نامربوطی گفته بودازاین روی ، ایشان به عنوان تحقیر فرمودند

[این زنیکه لر چه می گوید]

. این نوع برخورد را آیه الله بروجردی ، با رضاخان هم داشت

من در یک ملاقاتی که ایشان با شاه داشت ، وقتی دیدم خیلی عادی ، مثل برخورد با سایر مردم ، با او رفتار کرد، بعد به ایشان عرض کردم :این برخورد شم، ارادات ما را به شمار بیشتر کرد

فرمودند : من با پدرش ، که قدرتمندتر از این بود و آن وقتها من هم این قدرت را نداشتم ، همین طور برخورد می کردم ،این که جای خود دارد

در توضیح فرمود : من از سفر حج که بر می گشتم برای زیارت به عتبات رفتم . آیات نجف ، جمع شدند و به من فرمودند: اوضاع در ایران چگونه است ؟ آیا می شود علیه رضاخان کاری کرد؟

در هر صورت مطالب آن جلسه لو رفته بود. وقتی به مرزایران وارد شدم ، دستگیرم کردند و به تهران آوردند و در پادگان ، بازداشتم کردند

رضاخان آمد با من ملاقات کند. برای هر دوی ما نیمکت گذاشتند. نشستیم . من برای این که بفهمانم تحت تاثیر قدرت و مقام او قرار نگرفته ام ، دستم را گذاشتم روی لبه نیمکت و به آن تکیه دادم .او حرفهایش را زد و مطالبی رد و بدل شد

یک وقتی به اقبال ، نخست وزیر، فرموده بودند

پدرش بی سواد بود، ولی یک مقدار شعور داشت اما این (محمدرضا پهلوی) شعور هم ندارد و [چیزی ملتفت نمی شود

همین سابقه مخالفت آیه الله بروجردی ، با رضاخان بود که در مرتبه اول ، وقتی ازایشان دعوت می شود به قم تشریف بیاورند، برخی مخالفت می کنند و می گویند: اگر آیه الله بروجردی به قم بیاید، چون رضاخان با ایشان مخالف است ، برای حوزه قم مزاحمت ایجاد می کند و این به صلاح نیست علاوه براین ، آیه الله بروجردی ، در برابر خلاف کاریهای شاه می ایستاد و دستگاه نیز ازایشان حساب می بردند

مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی ، خواسته هایی داشتند و برای تحقق خواسته های خود، در حضرت عبدالعظیم اقامت کرده بودند. شاه و سهیلی ، نخست وزیر وقت ، به خواسته های ایشان توجهی نمی کردند، تااین که آیه الله بروجردي ،از بروجردي، تلگراف می زنند و تهدید می کنند

یکی از مقامات می گوید:اگر تهدید خود را عملی سازد، تمام لرستان پشت سراو قیام خواهند کرد.ازاین روی مجبور می شوند، به خواسته های مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی ، ترتیب اثر بدهند.

نمونه دیگر از موضع گیری آیه الله بروجردي ، در برابر دستگاه ، قضیه ولایت عهدی خواهر شاه بود . که می خواستند در مجلس مؤسسان ، آن را به تصویب برسانند

امام خمینی با آیه الله گلپایگانی ، به مرحوم پدرم گفتند: شما مساله را با آیه الله بروجردي ، در میان بگذارید زیر، شایع کرده اند که : آیه الله بروجردي ، باین امر، موافق است . نامه ای به آیه الله بروجردي نوشته شد و حضرات :امام خمینی و آیه الله گلپایگانی امضاء کردند

ایشان در پاسخ ، مخالفت شدید و صریح خود را باین امر اعلان کردند. در نتیجه ،این کار خلاف علمی نشد

همچنین در جریان اصلاح ارضی شاه ، حضرت آیه الله بروجردي ، جلسه تشکیل دادند.امام خمینی و آیه الله گلپایگانی و عده ای دیگر حضور داشتند. دراین جلسه ، مطالبی مطرح شد. در نتیجه ،ایشان نامه نوشتند و مخالفت خود را اعلان کردند و مساله متوقف شد

مورد دیگر: شاه می خواست با یک زن ایتالیائی ، ازدواج کند. برای این موضوع ، احتیاج به موافقت آیه الله بروجردي ، بود. خیلی تلاش شد که ایشان ، فتوا به جواز ازدواج دائم با غیر مسلمان بدهد

یادم هست : آیه الله بروجردي ، حتی ازدواج موقت را نیز فتوا ندادند. باین که ، حداقل ازدواج موقت با اهل کتاب ، بلا اشکال است . گر چه آیه الله بروجردي ، چه دائم و چه موقت ر، بلا اشکال می دانستند

شاید این عدم فتو، به جواز ازدواج با غیرمسلمان، به این خاطر بود که: در آن شرایط، این ازدواج ر، بخصوص برای شاه، به صلاح مسلمین نمی دانستند. گر چه مستقیم، از طرف دربار این استفتاء صورت نگرفته بود، اما در عین حال، فتوای خود ر، که جایز می دانستند، ننوشتند، بلکه مرقوم فرمودند
[:]علمای امامیه، ازدواج دائم با کتابیه را جایز نمی دانند

یکی از صفات بارز ایشان، احترام به قرآن بود. کافی است حضوری را که برای ایشان، در هنگام تلاوت قرآن مجید پیدا می شد، در نظر بگیریم. گاه کتابی را مطالعه می کرد، به آیه ای می رسید که نویسنده در نوشته اش به آن استشهاد کرده بود، در این هنگام یعنی در وقت خواندن آیه، لحنش عوض می شد. مانند این بود که در مشهد و عالمی دیگر است

یادم هست: روزی از طرف یکی از سران کشورهای عربی، هیاتی خدمتشان رسیده بودند و قرآنی را به عنوان هدیه تقدیم آیه الله بروجردی می کنند. در هنگام تقدیم قرآن، آن مرحوم، با کھولت سن و حال خاصی که داشتند، می ایستند و قرن را تحویل می گیرند. سپس می نشینند و پیش از آن که با اعضای هیات، صحبت بکنند، قرآن شریف را می گشایند و با صدای بلند، آیاتی را تلاوت می کنند. آنگاه قرآن را در جای مناسبی می گذارد و با صدای بلند، آیاتی را تلاوت می کنند. آنگاه قرآن را در جای مناسبی می گذارند و تعارفات معمولی را با میهمانان انجام می دهند

همچنین، به کتابهای فقه و حدیث بسیار احترام می کردند. در اطاق شخصی خودشان، که گاه اشخاص را به طور خصوصی می پذیرفتند، کتابهای مورد نیازشان به گونه ای گذارده می شد که کسی در هنگام نشستن به آنها پشت نکند. اتفاقاً، اگر کسی طوری نشسته بود که پشتش به کتابها بود، گر چه به زبان نمی آورد، اما از حالشان معلوم بود که سخت ناراحت هستند

آیه الله بروجردی نسبت به حکم فقهاء احترام و ادب زیادی داشتند

از باب نمونه: بنا شد در نجف اشرف، از سوی ایشان، امتحان برگزار شود. آیه الله اصطهباناتی مخالفت کرد و امتحان را تحریم نمود. آیه الله بروجردی، برای این که حکم ایشان، که مجتهد جامع الشرایط بود، نقض نشود، دستور دادند که: امتحان برگزار نشود

یادم هست : کسی نزد آیه الله بروجردی بالکنایه از آیه الله اصطهباناتی ،انتقاد گونه ای کرد. آن
:بزرگوار، برافروخته و ناراحت شد و به این مضمون فرمود

ایشان فکر می کنند: چون آقای اصطهباناتی امتحان را تحریم کرده اند، من ازانتقاد نسبت به ایشان [
].خوشم می آید. خودم ، پس از تحریم ایشان جلوی امتحان را گرفتم

:آیه الله بروجردی نقل می کردند

کسی آمده بود پیش حاج میرزا محمود، (که گویااستاد شیخ انصاری بوده است)از مرحوم حاج [
میرزااسدالله شکایت داشته بود. حاج میرزا محمود، برای حاج میرزااسدالله ، پیغام فرستاده بود که
کسی علیه شما ادعایی دارد، باید بیایید و توضیح بدهید.ایشان بلافاصله آمده بودند. وقتی که
رسیدگی به دعوا تمام شد، دیدند حاج میرزااسدالله ، آب خواست و دستش را شست ،ازاو پرسیدند
:که : چرا چنین کردید؟ در پاسخ گفته بود

هنگام رسیدن پیغام ، غذا خورده بودم و می خواستم دستم را بشویم اما دیدم که دستم را بشویم ،
].شاید درامثال حکم حاکم ، تاخیر بیفتد لذااول حاضر شدم و اکنون دستم را می شویم

روی همین مبنی که حکم فقه را متنفذ می دانستند، زمانی که بنا شد آیه الله کاشانی را محاکمه
:کنند،ایشان اجازه ندادند، گفته بودند

. آقای کاشانی ،اقرار کرده است که : به دستور وی رزم آرا به قتل رسیده است]

فقیه می تواند مطابق استنباط واعتقادش حکم کند و نباید برای این حکمش محاکمه شود].ازاین روی
، آنقدر پافشاری کردند که از محاکمه آیه الله کاشانی ، جلوگیری کردند. گفته بودند: محاکمه می
.کنیم ، ولی مجازات نمی کنیم ، باز هم آیه الله بروجردی ، راضی نشده بودند

روی همین اقدام ، هنگامی که آیه الله کاشانی از حبس آزاد شد، تلگرافی به آیه الله بروجردی زد و
بسیار تشکر کرد

آیه الله بروجردی بسیار مقید به عبادات بود، به گونه ای که تا سال آخر عمرشان ، با آن کهولت سن ، تمام ماه رمضان را روزه دار بودند و علاوه بر امامت جماعت ظهر و عصر، برنامه های این ماه را انجام می دادند: جلسه های استفتاء و

بسیار ساده و زاهدانه می زیستند. می توان گفت : حتی برای یک مرتبه هم بر سفره ایشان ، مگر در مهمانی ، مرغ دیده نشده است . فرشهای منزل ایشان ، رنگ و رو رفته بود. لباسه، بسیار ساده و کم قیمت بود. همین نوع زندگی هم از بیت المال نبود، بلکه از مال شخصی بود که از بروجرد برای ایشان می آوردند.

ایشان اهل تظاهر و خودپسندی نبود. شخصی ، تقویمی چاپ می کند و عکس آن بزرگوار را روی جلد آن به چاپ می رساند. این شخصی برای کاری که داشته بود، خدمت آیه الله می رسد. گویا تقویم را به گونه ای در دست می گیرد، یا صورتی پیش می آید که ایشان ، متوجه چاپ عکس خود، : در تقویم می شوند. در این هنگام ، به آن شخص می فرمایند

[خیال می کنی می توانی با این کارها مرا بازی بدهی ، خیر این طور نیست]

در مجلس جشن مولی امیرالمومنین (ع) کسی شعری را می خواند که با موازین اسلام ، نمی ساخت . . آیه الله بروجردی به وی فرمود: نخوان

...برادرم آیه الله حاج علی آقا صافی ، واسطه شد و بنا کرد به توجیه کردن که اشکالی ندارد و آیه الله بروجردی به این بیت اشاره کرد که این بیت ، چه توجیهی دارد و با موازین اسلام ، چگونه می سازد:

توبه این جمال خوبی چه به طور جلوه آیی

ارنی بگو به آن کسی که بگفت لن ترانی

یا خودم از ایشان شنیدم که به این مضمون می فرمود

: من زمانی بود که مثنوی را مطالعه می کردم . روزی صدائی را شنیدم که می گفت

! راه را گم کرده است

پس از آن ، مطالعه مثنوی را ترک کردم ، به جای آن ، [عده الداعی] ابن فهد را برای مطالعه انتخاب کردم .

بد نیست این جا قضیه ای را از مرحوم والد⁰ پدر ایه الله محمدفاضل نقل کنم : (مرحوم والد، به مسجد جمکران خیلی معتقد بودند) فرمودند: من قبل از آمدن آیه الله بروجردی به قم ، خواب دیدم که در مسجد جمکران هستم . آن موقع ، مسجد جمکران یک حیاطی داشت و در وسط آن حیاط ، یک آب انباری بود که سقف آن ، یک متر مرتفع تر از حیاط مسجد بود. روی همین سقف آب انبار، منبری گذاشته اند و شیخ طوسی ، رحمه الله علیه ، روی آن نشسته و تمام روی آن سقف و کف حیاط، مملو از طلبه است

پدرم فرمود: تعبیرم از این خواب این بود که : شخصیتی به قم خواهد آمد و طلاب گرداو جمع خواهند شد و حوزه رونق خواهد گرفت . طولی نکشید آیه الله بروجردی ، به قم آمدند

این که چرا شیخ را خواب دیده و آن هم در مسجد جمکران ؟ تعبیر آن بعدها مشخص شد زیرا مرحوم آیه الله بروجردی ، به شیخ طوسی و آثار او بسیار اهمیت می داد. وقتی عبارات شیخ را از کتاب خلاف یا مبسوط می خواند، مثل این که روایتی از امام معصوم (ع) دارد می خواند با احترام و دقت (در جزئیات کلمات آن همانند کلمات معصومین) ع

مسجد جمکران هم شاید کاشف از این باشد که : اصل آمدن ایشان به قم و رسیدن به مقام مرجعیت . مطلقه ، با عنایت امام زمان (عج) بوده است

از نظر نوع مطالعه متنوع بود. مطالعه ایشان ، منحصر به فقه و اصول و کتب روایی نبود بلکه در تاریخ ، رجال و... مطالعه می کرد. حتی گلستان سعدی را، از اول تا به آخر، حاشیه زده بود. باین که فقیه و مرجع تقلید بود

داستان عجیبی را من خودم از ایشان شنیده ام که نقل می کنم :ایشان یک وقت فرمودند

به خاطر همین علاقه ای که به مطالعه انواع و اقسام چیزها داشتم ، تصمیم گرفتم : کتاب مثنوی را مطالعه کنم . برنامه را طوری تنظیم کردم که ظهره ، بعداز نهار و قبل ازاستراحت ، دقایقی به مطالعه مثنوی پردازم . مدتی به مطالعه مثنوی مشغول بودم . یک روز که ازاطاق ناهارخوری به اطاق استراحت می رفتم ، تا مثنوی را مطالعه کنم ، صدائی را شنیدم که به من گفت : فلانی ، مطالعه مثنوی را رها کن تو را به جائی ان را ترک کردم نمی رساند.از آن به بعد، باین که به مطالعه این را من خودم ، بدون واسطه ازایشان شنیدم .اگر چنانچه با واسطه می شنیدم ، باور کردن آن ، برایم مشکل بود

امااز نظر حافظه :ایشان از عجائب روزگار بود. با آن که پر مطالعه بود، ولی همه آنچه را که خوانده بود و می خواند به خوبی در حافظه خویش نگه می داشت . شواهد در زندگی ایشان براین امر، بسیاراست . نمونه ای را که برای خود من اعجاب انگیز بوده است ، نقل می کنم

روزهای پنجشنبه و جمعه ،اول آفتاب ، بنده به همراه مرحوم آقا میرزاحسن نوری ، آقا سیدجعفر احمدی (داماد آیه الله بروجردی)، آقا سیدمحمد حسن (پسر آیه الله بروجردی) و مرحوم آقا میرزا مهدی صادقی ، به خدمت ایشان می رفتیم . آیه الله بروجردی درباره رجال و اساتید، مطالبی را به صورت رمز نوشته بودند.ایشان این روزها را توضیح می دادند واین گروه ، به صورت تفصیلی ، آنها را در فیشهائی یادداشت می کردند. یکی از روزها درباره یک راوی ، داستان مفصلی نقل کردند. این داستان ، با تمام جزئیات ، حدود نیم ساعت طول کشید. طبع نقل ، به گونه ای بود که به ذهن من آمد، حتم، دیشب درباره این راوی ، تصادف، مطالعه ای داشته اند ولی داستان که به پایان رسید، فرمودند: من ،این جریان را در چهل و دو سال قبل ، در فلان کتاب ، مطالعه کرده ام . همه تعجب

کردیم از این حافظه قوی . معمول، افرادی که حافظه قوی دارند، استعدادشان قوی نیست ، ولی ایشان از کسانی بود که بین استعداد و حافظه قوی جمع کرده بود

آیه الله بروجردی ، پا درد داشتند، به همین جهت ، یکی دو سفر به آبگرم محلات رفتند. در یکی از این سفرها که مردم اطراف متوجه شده بودند، به دیدن ایشان آمدند. از جمله : عده زیادی از فقرا هم آمده بودند که آیه الله بروجردی ، به آنان کمک کند

ایشان ، ضمن این که به فقراء پول دادند. دستور فرمودند: چند تا گوسفند بخرند و گوشت اینها را بین فقرا تقسیم کنند. پس از کشتن گوسفندان و تقسیم آنها بین فقراء، به اندازه نیم کیلو گوشت ، برای آیه الله بروجردی کنار گذاشته بودند، تا یک وعده کباب برای ایشان تهیه کنند. سفره انداخته شد. ماست و خیار را گذاشتند. دو، سه سیخ کباب هم ، که از همان گوشت تهیه کرده بودند، خدمت ایشان گذاشتند

فرمود: این کباب از کجاست ؟

. گفتند: از همین گوشت ، مقداری فقط برای شما درست کرده ایم

ایشان فرمود: من این کباب را نمی خورم ، اینها را بین فقرا تقسیم کنید که آنان بوی آن را شنیده اند. ایشان ، همان ماست و خیار را تناول کردند

. یا این که گاه می شد، طلبه ای می آمد خدمت ایشان و اظهار می داشت : یک دوره کتاب نیاز دارم

می فرمود: پولش چقدر می شود؟

طلبه می گفت : مثلاً هزار تومان

. فوراً پرداخت می کردند

اما وقتی برای خودشان می خواستند کتابی بخرند، مدتی چک و چانه می زدند تا به قیمت کمتری بخرند. به خاطراین که مخارج شخصی را از پول خودشان تهیه می کردند و آن هم محدود بود، از این روی در مضیقه بودند.

پذیرایی از میهمان

در پذیرایی از میهمان ، مقید بودند که خیلی خوب از مهمان پذیرایی کنند.ایشان ، در سال ، دو نوبت میهمانی داشت . معمولاً من در برخی از آنها بودم . در این میهمانی، از میهمان به گونه ای پذیرایی می کرد که من هنوز نظیر آن را ندیده ام . پذیرایی کنندگان ، موظف بودند: به مجرد این که چند لقمه از ظرف غذای میهمان خالی شد، فوراً آن را پر کنند، تا همیشه بشقاب میهمان پر باشد و معلوم نشود هر کس چقدر غذا خورده است که احیاناً خجالت بکشد.

رعایت ادب

: در جهت رعایت ادب ، فوق العاده مودب بودند. در این باره ، دو نمونه را ذکر می کنم

1. معمول این بود که وقتی خدمت ایشان می رسیدیم ، دست ایشان را می بوسیدیم ولی گاهی اوقات ، مانع می شدند که دستشان را ببوسیم . هر چند هم اصرار می کردیم فایده ای نداشت . گاهی اوقات ، نه تنها مانع نمی شدند که دستشان را جلو هم می آورند

این مساله برای من ، تا مدتی ، سوال انگیز شده بود که سراین کار چیست ؟ تا این که به خاطر تکرر، سر قضیه را فهمیدم و معلوم شد: آن گاه که ما خودمان ، به اختیار، خدمت ایشان می رسیم ، مانع از دست بوسیدن ما نمی وند، ولی آن گاه که ایشان ما را خاطر کاری که دارند احضار می کنند، به هیچ وجه اجازه نمی دهند دستشان را ببوسیم زیرا این را بر خلاف ادب می دانستند که فردی را احضار کنند و بعد به او اجازه بدهند دستش را هم ببوسد. این دقت ایشان در رعایت ادب برای من بسیار اعجاب . آور بود

2. مورد دیگر را یکی از نزدیکان ایشان که با ما هم نسبتی داشت ، برای من نقل کرد.ایشان فرمود: روزی به همراه آیه الله بروجردی و فرزندشان ، به منزل آقا می رفتیم ، دم در که رسیدیم ، آقازاده ایشان ، از من زودتر داخل منزل شد. آقا برگشت و با عصبانیت فریاد کشید: آیا نمی فهمی ایشان میهمان من هستند؟ چرا جلوتر از ایشان وارد منزل شدی ؟

حساسیت دینی

آیه الله بروجردی ، در برابر منکر، بسیار حساس بودند.اگر می دیدند خلافتی تحقق پیدا می کند، بسیار ناراحت می شدند و تا حد امکان ، در رفع آن می کوشیدند. دراین رابطه نیز، چند نمونه را ذکر می کنم :

از یکی از بستگان ایشان شنیدم که : خانمی از اقوام یکی از عروسهای ایشان ، به منزل آقازاده آن بزرگوار، رفت و آمد می کرده ، ولی حجابش را به طور شایسته ، رعایت نمی کرده است .این خبر به آیه الله بروجردی می رسد.ایشان ، به حدی عصبانی می شوند که بلند می شوند آقازاده را کتک بزنند!

فرموده بودند :[چرا باید به خانه پسر من ، کسی رفت و آمد کند که حجابش را درست رعایت]نماید .

از حساسیت دینی ایشان ، یک همان قضیه ناراحتی شدید آن مرحوم است نسبت به اعدام یک مسلمان به خاطر قتل یک فرد بهائی ، که نقل کردم .

روزی ایشان می خواستند جایی بروند (من هم خدمت ایشان بودم)از در منزل که بیرون می آمدند، یکی از زوار، که پیرمردی بود، آمد جلوی آیه الله بروجردی ، وافتاد به پای ایشان که اظهارادب کند. آیه الله بروجردی ،این کار را حرام می دانست و معتقد بود: شرک است ازاین روی ، شدیداً عصبانی شد و عصایش را محکم کوبید به کمر پیرمرد. در همین حال ، فریاد می زد:این عمل شرک است ، حرام است و... بعد چند قدمی که رفتند برگشتند و پیرمرد را خواستند.ابتدا با نرمی به او فرمودند

. [این کار اشتباه و شرعا حرام است]

به دستور دادند: به پیرمرد پول بدهند. یادم هست : پولی که برای جبران ناراحتی پیرمرد، به دستور آقا دادند، بسیار زیاد بود

ایشان با این که خیلی نسبت به اهل بیت (ع) ارادت داشت ، ولی به خاطر حفظ وحدت ، اجازه نمی داد کسی به مقدسات اهل سنت ، اهانت کند. از باب نمونه : یکی از علمای قم به نام آقای وکیلی ، منظومه ای در دو جلد، در فقه نوشته بود. انصافا هم زحمت کشیده بود و از اول فقه تا به آخر آن را خیلی خلاصه به نظم در آورده بود لا جلد اول را که چاپ کرده بود، برای مرحوم آیه الله بروجردی آورد. ایشان ، با همان شوقی که به مطالعه داشتند و هرگاه کتاب تازه ای به خدمتش می دادند همه چیز را کنار می گذاشتند و آن کتاب جدید را مطالعه می کردند، شروع کردند به مطالعه این کتاب . مولف ، در بیت دهم و یازدهم به خلفاء توهین کرده بود

ایشان فرمودند: حال، در این شرایط، وقت این حرفهاست ؟ آن هم به صورت مکتوب در یک اثر شیعی ؟

عرض کرد: چه باید بکنم ؟

فرمودند: این بیت شعر را حذف کنید، آن گاه مجددا چاپ کنید و بچسبانید. مخارج آن هم به عهده من .

این جریان ، که خود شاهد آن بوده ام ، نشانگر شدت اهتمام ایشان به مساله وحدت مسلمین است .
با این که ولایتش ، نسبت به اهل بیت (ع) فوق العاده بود

از باب نمونه : می دانید ایشان تا همین آخر عمر، حتی قرآنها ی خط ریز ر، بدون عینک می خواندند. من یک وقتی علت این امر را از ایشان پرسیدم . فرمودند: دهه محرمی بود و من به چشم درد، مبتلا بودم . در منزل ، روضه خوانی داشتیم ، از این روی ، دسته های عزاداری به صورت سینه زنی به منزل ما می آمدند. مرسوم بروجردیها این است که : خود را آغشته به گل می کنند. هیات گل آلود وارد

منزل ما شد. در این هنگام ، گویا به من الهام شد که از این گله، مقداری به چشم بمالم . مقداری گل ، بانگشتم از بدن یکی از عزاداران برداشتم و به چشمهایم مالیدم . از آن وقت به بعد، اصلاً عارضه ای . در چشمم احساس نکرده ام و از بینائی خوبی هم برخوردارم

:مرحوم آیه الله کاشانی بالواسطه شنیده ام که فرمود

مبلغ 12 هزار تومان بدهکار شده بودم و متحیر بودم چگونه آن را بپردازم . در این فکر بودم که در [منزل را زدند. در را که باز کردم ، دیدم شخصی از طرف آیه الله بروجردی ، پاکتی را برایم آورده است . پاکت را گرفتم . وقتی پاکت را باز کردم ، دوازده هزار تومان پول آن وقتها 12 هزار تومان ، [پول بسیاری بود. داخل پاکت است

آیه الله بروجردی گرچه در قم ، بحث ولایتی فقیه ر، مستقل، مطرح نکردند ولی نظرایشان همانند امام ،، بر ولایت مطلقه برای فقیه بود

شاهدم این است که :ایشان به هنگام تاسیس مسجداعظم ، ناچار شدند، حیطی را که وضوخانه آستانه و در کنار آن ، بقعه هایی بود و در این بقعه ه، قبرهایی وجود داشت ، خراب کنند و جز صحن مسجداعظم قرار دهند.ایشان ، وضوخانه و بقعه را خراب کردند (البته بدون این که اصل قبرها را از بین ببرند) و جزء مسجداعظم قرار دادند

کسی به ایشان اعتراض می کند که : حیاط مربوط به آستانه است و بقعه ها مربوط به دیگران ، شما به :چه مجوزی ، آنها را تصرف کردید،ایشان لبخندی می زنند می فرمایند

[معلوم می شود این آقا هنوز ولایت فقیه ، درست برایش جا نیفتاده است]

معنای سخن ایشان این است که : فقیه ، ولایت مطلقه دارد، کاری را که مصلحت ببیند، به حکم این .ولایت ،انجام می دهد

آیه الله بروجردی دستور داده بودند: یک منشی معمم و خوش خط برایشان پیدا کنند. پس از گشتن .بسیار فردی را پیدا کرده و خدمتشان معرفی کرده بودند

. فرموده بودند: بیاید تا من از نزدیک او را بینم

وقتی این شخص ، خدمت آیه الله بروجردی می رسد،امام هم آن جا حضور داشته اند.این آق، دراین جلسه ، بالادست امام می نشیند. بعد که آن شخص رفته بود، حضرت آیه الله بروجردی ، فرموده بودند.

. من این منشی را نمی خواهم

:علت آن را پرسیده بودند، فرموده بودند

. کسی که بالادست حاج آقا روح الله بنشیند، به درد من نمی خورد

.این بیانگر شدت احترام ایشان به حضرت امام بود

مرحوم آیه الله العظمی بروجردی ، قدس سره ، در محرم سال 1364 ه.ق . به قم تشریف آوردند. من در آن روزگار در نجف اشرف بودم . با مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری ، جلسات اخلاق و مباحثات دیگر داشتیم . یک روزایشان ، با حالتی شگفت زده ، به من گفتند: آقای حاج آقا روح الله مطلبی عجیب نوشته اند. مرقوم کرده اند : حاج آقا حسین بروجردی به قم آمده است . مجلس درس و محفل ایشان ، مجالس و محافل عالمان و بزرگان صدراسلام ،از قبیل شیخ مفید و شیخ طوسی را زنده می کند. هر چه سریعتر به قم بیاید

. حاج شیخ مرتضی به قم مراجعت کردند. من هم اثاثیه را جمع کردم و به قم آمدم

مرحوم آیه الله بروجردی ، جدیت واهتمام خاصی به نشر معارف و شعائر آل محمد، صلی الله علیه وآله ، داشتند. دراین جهت ،از هیچ تلاش و کوششی دریغ نمی کردند. مبلغین زیادی به اطراف واکناف ایران و حتی خارج از کشور، برای ترویج مذهب شیعه فرستادند. در هامبورگ ، در بهترین مکان آن ، مرکزی را برای تبلیغ اسلام تاسیس کردند و نماینده به آن جااعزام کردند. با عالمان الازهر،ارتباط برقرار کردند، تا این که فقه جعفری را در آن دانشگاه رسمی کردند. مختصرالنافع ، متن رسمی آن دانشگاه شد. پیروی از فقه شیعه از طرف شلتوت مجاز شمرده شد. حتی در روزهای

آخر عمرشان به مرحوم قمی ، دبیر مجمه التقریب ، که آن وقت به ایران آمده بود، فرمودند: [هر چه
[زودتر به مصر برود

چون خوف آن را داشتند که مباد، کار مجمع التقریب ، بعد از رحلت ایشان با موانعی برخورد کند.
خود من ، از طرف ایشان ، شبهای جمع به تهران می رفتم و در یکی از هیاتهای تهران ، برنامه داشتم

در زمینه احیای مدارس و مساجد، کارهای زیادی کردند. از جمله : ساختن مدرسه علمیه در شهر
باختران بود. علت این که اقدام به ساختن مدرسه علمیه در این شهر کردند، این بود که : منطقه باختران
، منطقه ای است حساس ، با عقاید گوناگون . حتی اعتقادات خرافی ، چون شیطان پرستی در آن
منطقه رواج داشت . وضعیت روحانیون هم در آن شهر آشفته بود و از انسجام و وحدت برخوردار
نبود. از این روی ، برای مبارزه با عقاید خرافی و تشکیل روحانیون آن منطقه ، ایشان تصمیم گرفتند که
مدرسه ای بنا کنند. کار ساختن مدرسه شروع شد و من را هم برای اطلاع از چگونگی پیشرفت کار،
به آن منطقه می فرستاد. تا این که با همکاری علمای آن جا ساختن مدرسه تمام شد. و نوبت به بهره
برداری از مدرسه رسید. در همان روزه، عصری برای شرکت در جلسه استفتای ایشان ، به منزلشان
رفتم . آقایان از همان بدو ورود گفتند: آقا با شما کار دارند. بعد از جلسه استفتا در خدمتشان نشستم .
فرمودند :

[می خواهم شما به به کرمانشاه بروید و اداره مدرسه را بر عهده بگیرید]

: خدمت ایشان عرض کردم

اگر حکم حاکم است ، سمعا و طاعه . الان می روم اثاثیه ام را جمع می کنم و رهسپار می شوم ، ولی
: اگر چنین نیست ، اجازه بدهید مشورت و استخاره کنم . روایتی است که

[الاستخاره بین الطلوعین فی یوم الجمعة کالوحي المنزل]

آن شب جمعه که برای تبلیغ به تهران رفتم ، در تهران ، بین الطلوعین استخاره کردم ، این آیه در اول
: صفحه آمد

[وإذا اواك ان يخذونك الالهز واهذا الذی بعث الله رسولا]

وقتی این آیه را برای ایشان قرائت کردم ، خنده ای کردند و عذر مرا پذیرفتند. سپس ایشان ، با توجه خاصی که با شکوه برگزار شدن این امور را داشتند، هیات بلند مرتبه ای ، مرکب از: علمای بزرگ با عده ای از طلاب ، در معیت آقای فلسفی ، برای افتتاح مدرسه ، فرستادند. آقای فلسفی ، ده روز در آنجا منبر رفتند. رفتن هیات ، اثر خوبی در منطقه و باختران گذاشت

آقای خزعلی ، منبر بسیار تندی داشت . در رفسنجان ، علیه شاه ، صحبتی کرده بود. ماموران محلی ، از جمله : ازهارى معروف ، که آن زمان فرمانده و در کرمان بود، گزارشی علیه آقای خزعلی تنظیم و نزد شاه برده بودند. شاه ، دستور محاکمه صحرائی و اعدام آقای خزعلی را صادر کرده بود. آیه الله بروجردی ، از این جریان با خبر شد و برای نجات آقای خزعلی اقدام کرد. همه ما در آن زمان نگران این مساله بودیم . تا در شبی از شبها که من برای شرکت در جلسه استفتاء به منزل آیه الله بروجردی می رفتم . از جلوی در ، حاج احمد و بقیه می گفتند: حاج آقا مجتبی ! زود باش که آقا با شما کار دارند. وارد اندرونی منزل شدم ، دیدم : هیراد ، که نورچشمی رضاشاه و همه کاره دربار پسرش بود ، کنار آیه الله بروجردی نشسته است . من او را پیش می شناختم . من هم نشستم . آقا به من گفت : شما از طرف من ، همراه آقای هیراد ، برای تحقیق و رسیدگی به پرونده آقای خزعلی ، به رفسنجان [و کرمان بروید]

من به خانه آمدم و آماده رفتن شدم . فردای آن روز ، با ماشین شماره شش دربار ، به طرف رفسنجان حرکت کردیم . وقتی در ماشین نشستم ، در دل ، به خدا عرض کردم : خدایا من نماینده مرجع شیعیان هستم و هیراد ، نماینده معاویه ! آبروی دین تو در موفقیت من است ، مرا کمک کن . این مسافرت چند روزی طول کشید. داستان مفصلی دارد. عنایات الهی را من با تمام وجود در این سفر احساس کردم . نتیجه آن شد که پس از پایان مسافرت آیه الله خزعلی به منزل آقای بروجردی آمدند و پرونده ایشان مختومه گردید. این نبود مگر توفیقات الهی و نیت خالص آیه الله العظمی . بروجردی ، قدس سره الشریف

نکته جالب دیگر در مراقبت و توجه ایشان به امور عبادی این بود که : در همه کارها و اعمال زندگی خود، مواظبت بود، کاری را که انجام می دهد با حکمی از احکام الهی یا عبادتی از عبادات الهی : تلاقی و برخورد نداشته باشد. یک نمونه از تیزبینی و دقت آن مرحوم را عرض می کنم

اگر درون گنبد مسجداعظم را بنگرید، کاشی کاریهای داخل گنبد را ناقص می بینید. کاشیها تا پایان نیامده است. این داستانی دارد بدین قرار

روزی لرزاده ، معمار مسجداعظم ، به من گفت : حضرت آیه الله از ادامه کاشی کاری جلوگیری کرده اند. شما ایشان را راضی کنید تا کاشی کاریها را تمام کنیم . حیف است . گنبد ناقص می ماند. روزی من و حضرت آیه الله بروجردی ، زیر همان گنبد نشسته بودیم . من از فرصت استفاده کرده :

: آقا اجازه بدهید کاشیها را تا پایان بیاورند. این جوری ناقص می ماند. آن مرحوم گفت

این کاشیها خیلی زیبا و قشنگ است . نمازگذار را به خود متوجه می کند و از حضور در نماز باز می دارد.

من در جواب عرض کردم : آقا! اولاً حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام ، هم دارای نقش و نگار است . علاوه براین ، چه فرقی بین این است که این کاشیها شاغل نماز گزار باشد یا فرش خوش باف و گرانبها؟ پس فرش خوب هم نباید در مسجدانداخته شود که شاغل نماز گزار است . دیگر آن . که : کسی که بخواهد نماز بخواند، باین چیزها حواسش پرت نمی شود

. آقا لبخندی زدند و سکوت کردند

بعدها متوجه جواب خودم شدم که تکلیف ما با نماز گزار دو تاست . نماز گزار، نباید بگذارد حواسش پرت شود و توجه در نماز را مراعات کند. ما هم نباید زمینه اشتغال و هواس پرتی نماز گزار را فراهم کنیم . این یک نمونه از دقت آن مرحوم در عبادات و مراعات جوانب آن بود

مونه دیگر از مقام بلندایشان ، واقعه ای است که به هنگام دن آن بزرگوار مشاهده کردم : وقتی که با شکوه تمام جنازه را تشییع کردند و به مسجداعظم ، برای دفن آوردند، خداوند مرا مفتخر به عنایتی کرد و آن : در لحد نهادن آن بزرگوار بود. عده معدودی اطراف جنازه بودیم . حاج احمد نزد من آمد و گفت آقا فرموده اند: آقا مجتبی مرا در قبر بگذارد. این مطلب ، حالت عجیبی به من دست داد. وقتی وارد قبر شدم ، تمام مستحبات دفن ، که سابقه ذهنی نسبت به آن نداشتم ، به یادم آمد. آداب را به جا آوردم . آن بزرگوار را در لحد، نهادم . صورتشان را باز کردم و روی خشت گذاشتم . شروع به تلقین کردم ، وقتی شانه هایشان را گرفتم و گفتم: [افهم واسمع] ، ناگهان همه هم آن بزرگوار بلند شد. من با همه ایشان ، بسیار آشنا بودم . وقتی برای شرکت در مجلس استفتاء می رفتم ، در ایوان منزل ، همه ایشان را از بین همه صداها می فهمیدم . با خودم گفتم : شاید خیال به من دست داده است . سرم را بلند کردم ، دیدم در بیرون همه نیست . دوباره سرم را به قبر بردم و دقت کردم ، همان . همه را شنیدم .

در رعایت ادب ، ایشان فوق العاده بود، من این را با یک واسطه از حضرت امام نقل می کنم که :
رحمه الله علیه ، فرموده بود

آقای بروجردی به منزل ما تشریف آورده بودند، خدمت ایشان پرتقال آوردیم .ایشان پرتقال را [خوردند و هسته های آن را در دست خود نگهداشتند و کنار بشقاب نگذاشتند که مبادا کسی ببیند و بدش بیاید].

این تعبیر معروف که می گویند در سه چیز احتیاط لازم است اموال ، نفوس ، و فروج .ایشان تادبا می گفت : اموال ، نفوس و غیرها

ترس از خدا

از دیگر ویژگیهای ایشان ، ترس از خدا بود. هر وقت اسم معاد و لقاءالله را می برد گریه می کرد. در (همان موعظه هایی که سر درس داشتند) این هم از سنتهای حسنه ایشان است . بارها می شد که اشک در چشمانش حلقه می زد

:خود ایه الله بروجردی ، کرارا می فرمود

. ازابتدای جوانیم ، تاکنون ، وقتم را بیهوده مصرف نکرده ام

:بی اعتنائی به مقام . چنانکه روزی در پس درس می فرمود

! هر کس درس می خواند، به قصداً این که به مقامی که من دارم برسد، سفیه است ، سفیه

ایشان ،ابتد، در مقبره حاج شیخ عبدالکریم ، تدریس می کردند. نقل می کردند :[در یکی از روزه، در

حین درس ، آقا متوجه شدند که یکی از شاگردان ، به قبر حاج شیخ تکیه کرده است . آن مرحوم با

تندی می فرماید: ق، به قبر تکیه نکنید. این بزرگان برای اسلام زحمت کشیده اند، به آنان احترام

.]بگذارید

نقل می کردند:] در درس آخوند، حدود 700 – 800 نفر شرکت می کردند و معمول، آخوند به

سوالات توجه نمی کردند اما وقتی که آقای بروجردی سوال و اشکال می کردند، کاملاً ساکت می

.]شدند و به بیانات ایشان ، گوش می دادند

در این سفر، مرحوم حاج علی اکبر نهاوندی ،ازایشان خواست که به جای وی نماز جماعت قبول

.کنند.ایشان هم ، بعد از تاملاتی ، پذیرفتند و ماه رمضان را در مکان آقای نهاوندی ، نماز خواندند

:بعداً مرحوم آقای نهاوندی ، برای من نقل کردند

چشم آب آورده بود لذا برای عمل به تهران رفتم . دیدم هنوز فرصتی تا عمل هست ، به عتبات مقدسه رفتم . در نجف اشرف ، مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی ، از من خواستند که در مکان ایشان نماز بخوانم . بعد از نماز مغرب ، در نافله دوم آن ، صدایی را شنیدم که فرمود: جای دادی به تو ! [جای دادیم] عظمت ولدی فعظمتک

این قضیه را که من از آقای نهاوندی شنیدم ، خدمت آیه الله بروجردی نقل کردم . اشک از چشمان ایشان ، بیرون آمد . آن جمله ، علاوه بر عنایت مولی الموالی به مرحوم آیه الله بروجردی ، بر صحت (انتساب ایشان نیز دلالت داشت) عظمت ولدی

:آیه الله کاشانی برای من ، این قضیه را نقل کردند

من دوازده هزار و پانصد تومان ، مقروض بودم . طرفداران دکتر مصدق ، اجرائیه گرفتند . من چون [قدرت پرداخت نداشتم ، فردای آن روز ، می خواستند که حکم تخلیه خانه را ، اجرا کند . غروب بود که دیدم در زدند و حاج احمد خادم مرحوم آیه الله بروجردی آمده است و نامه ای تفقد آمیز از ایشان با دوازده هزار و پانصد تومان آورده است] . 4

بعد از این حکایت آیه الله کاشانی فرمودند: من از حاج احمد پرسیدم که قضیه چه بوده است ؟

گفت : [آقا در کنار حوض وضوء می گرفتند و به من دستور دادند که دوازده هزار تومان از آن کیسه مربوط به وجوهات بردار . برداشتم . بعد فرمودند که : پانصد تومان هم از کیسه اموال مخصوص خودشان برادرم . برداشتم . بعد دستور دادند که : این مبلغ را برای آقای کاشانی ببرم]

آیه الله سید عبدالهادی شیرازی به قم آمده بودند (ایشان برای معالجه به ایران آمده بودند و بنای ایشان . (آن بود که بی سر و صدا و بدون دید و بازدید بگذرانند

خواستند که به دیدار آیه الله بروجردی بروند . (با آن که مرحوم آیه الله بروجردی به خاطر عدم اطلاع از آمدن ایشان ، به دیدن ایشان نیامده بودند) در بین راه ، به مرحوم آقای آیه الله سید علی یشربی ، فرمودند :

از این ج، تا منزل آقای بروجردی چقدر راه است ؟

:جواب داد

! بعدایشان فرمودند: پیاده برویم تا فضیلت ببریم

وقتی به خدمت آیه الله بروجردی رسیدیم واز پله که بالا رفتیم ، دیدیم ایشان عصبانی هستند از این که چرا اطلاع نداده ایم که مرحوم آیه الله سیدعبدالهادی به قم تشریف آورده اند

در بین صحبت، مرحوم آیه الله سیدعبدالهادی شیرازی فرمودند: من به آقای شیخ نصرالله خلخالی گفته ام که : برای برکت سفره م، نان آقای بروجردی را برای ما بیاورید

با آن که ایشان بعداز آیه الله سیدابوالحسن ، مرجع تام بودند

بعداز اتمام مکالمات ، دیدیم که به زحمت ، مرحوم آقای بروجردی بلند شدند و جلوتر از ما حرکت کردند و رفتند کفش حاج سیدعبدالهادی را جفت کردند

خاطره ای دیگر این که بعداز فوت آیه الله بروجردی ، یکی از مراجع قم ،از من خواستند که با نواب یزدی فرماندار قم به خانه ایشان برویم . نواب یزدی به آن آقا گفت :اسراری است که می خواهم برای نخستین بار به شما بگویم : شب قبل از رحلت آقا بروجردی ، تلگراف رمزی آمد که آقای بروجردی می خواهند وصیت کنند و شما باید وصیتهای ایشان را کنترل کنید. من به حاج احمد(خادم آقا) گفتم که : دستور رمز از دربار دارم و تکلیفم این است

او گفت که :اگر بتوانی خود را ضبط کنی ، پشت پرده اتاق آقا باش تا موقعی که وصیت را انشاء می کنند، حاضر باشی .

من رفتم پشت پرده و بودم تا دفتردار آمد

آقای بروجردی به او گفت : مطالبی را که من می گویم یادداشت می کنی یا خیر؟

. دفتردار گفت : به خاطر می سپرم

بعدا آقای بروجردی از او سوال کردند و دفتردار چند مورد اشتباه کرد و آقای بروجردی از او خواستند که یادداشت کند.

:بعد که تمام شد و من از مفاد وصیتنامه اطلاع پیدا کردم ، یک مرتبه صدای آقای بروجردی بلند شد ! [نواب ! از پس پرده بیا بیرون و یک قلم قرمز، اطراف وصیتنامه بکش]

. من گریان شدم و دیگر آقای بروجردی را ندیدم

. نواب یزدی ، بعد از این حکایت به آن مرجع گفت : آقای بروجردی بشوید تا من پای شما را ببوسم

مورد دیگر این که : روزی در خدمت ایشان با عده ای بودیم که حاج احمد (خادم ایشان) آمد و چاقوئی دستش بود و نشان داد. همه ای هم دم در بود

آق، از آقای فاضل پرسیدند چه چه خبر است ؟

!ایشان گفتند: ظاهرا شیخی است و سوء قصد به شما دارد

آیه الله بروجردی ، فرمودند: احتیاج او چیست ؟ بگوئید که بیاید وقتی که آمد، هولنک بود و دم در نشست .

آقا به شیخ محمد حسین احسن رو کردند و گفتند: این طلبه است ؟

. او گفت : بله ، طلبه است و ماهی شصت تومان هم حقوق می گیرد

آقا از آن شیخ سوال کرد که چه احتیاج داری ؟

شیخ گفت عیال من 2 بچه دارد و وضع حملش شده است و حالت دیوانگی به او دست داده است . او را به تهران برده ام و در فلان بیمارستان بستریش کرده ام و این مقدار پول از من خواسته اند که مقدور . من نیست

آقای بروجردی به شیخ محمدحسین احسن گفتند: به آن بیمارستان اطلاع بدهید که به خرج م، زن او را معالجه کنند و حالات او ر، به ما اطلاع بدهند

بعد از زیر میزی که داشتند، مقداری پول به شیخ دادند. گفتند: فعل، این مقدار را برای احتیاجات خود،! صرف کن و از این به بعد، وضع و احوال همسرت را ما به تو اطلاع خواهیم داد

ایشان، نسبت به شاگردان خود، احترام بلیغ داشتند. به عنوان نمونه: آقا موسی صدر به درس ایشان می آمدند و جوان نوری بودند. به مجردی که ایشان اشکال می کردند، مرحوم آیه الله بروجردی می فرمودند:

[سکوت کنید تا ببینم آقا چه می گویند]